

# نامهای برخی از ایزدان<sup>۱</sup> عصر کوشانی و اثرهای باقیمانده آن در ادب و السنه افغانستان

پوهاند عبدالحی حبیبی

مدارا و تسامح در پذیرفتن کیش و آیین، یکی از خصایص عصر کوشانیانست و ما برمسکوکات و سنگ نبشته های این دوره- که بمعنی اعم از قرن دوم قبل از میلاد آغاز و تا قرن هشتم میلادی، در مدت یک هزار سال دوام دارد، تصاویر و نامهای ارباب انواع مختلف هندی، ایرانی، یونانی، رومی را می بینیم و یا بر کتیبه های باقیمانده از آن عصر منقور می یابیم که عدد آنرا تا ۳۳ نشان داده اند.<sup>(۲)</sup>

این تصاویر و کتیبه ها، افق وسیع کلتوری مشترک و اختلاط عقاید و اعمال دینی syncretism را درین عصر نشان میدهد و اثرهای روم و اسکندریه و شرق یونانی شده و ایران و هند دران نمایانست، که آنرا نتیجه روابط گسترده تجارتی کوشانشهر با ممالک دیگر آن عصر دانسته اند<sup>۳</sup>، ولی در عین زمان، روش مدارا و تسامح دینی و عقیدوی دولت کوشانی را هم نمایندگی میکند. زیرا ما در یک زمان معین و محدود، در فاصله کمتر از سه صد کیلو متر، مظاهر دو عقیده دینی را در تحت سلطه کوشانی بطور روشن میبینیم و پدید می آید که خانواده رجال عصر کوشانی، یکی به احیاء و ترمیم معبد آتش مقدس زردشتی در سرخ کوتل بغلان پرداخته و دیگری در خوات وردگ و بهاره یی Vihara یعنی معبدی را بنام حضرت ساکیه مونی Lord Sakyamuni ساخته است بشرح ذیل :

در کتیبه خط شکسته یونانی و زبان باختری کوشانی که از مهادر سرخ کوتل بغلان در سنه ۱۹۵۱ م بدست آمده و بقرن دوم مسیحی تعلق دارد (حدود ۱۶۰ م) در سطر ۲۳ در جمله ترمیم کننده گان معبد، نام نوکونزیک کرل رنگ ماریگ  $\text{M}\alpha\text{P}\alpha\text{P}\alpha$  آمده، که لابد از رجال دربار کوشانی بوده است.<sup>۴</sup> درین کلمات نوکونزیک اسم محض و کرل رنگ (کنارنگ) حاکی از مأموریت او در مرز کوشانشهر و ماریگ نام خاندانی بوده است، که عین همین نام خانوادگی در کتیبه خروشتهی خوات وردگ ۳۰ میلی غرب کابل هم دیده میشود، که در عصر هوویشکه متوفی ۱۸۲ م پسر کنیشکه بر ظرف بزرگ سفالی چنین نوشته اند:<sup>۵</sup>

"در سال ۵۱ بتاریخ ۱۵ ماه ارتمیسیوس، کمه گوله Kama-Gula خلف وگره ماریگه Wagra-Marega درخوات ساکن شد و بنای یادگار حضرت ساکیه مونی را در و بهاره وگره ماریگه در یک ستوپه گذاشت..."<sup>۶</sup>

در سطور مابعد کتیبه، برادر دیگر کمه گوله بنام هشتونه ماریگه Hashthuna-Marega هم مذکور است و تاریخ سال ۵۱ را با ۲۵ اپریل ۱۷۹م تطبیق کرده اند.<sup>۷</sup>

ازین شرح برمی آید که ماریگه نام یک دودمان نیکو کار و خیر عصر کانیشکه و هوویشکه بود، که افراد آن در بنا و ترمیم معابد، بدون ملاحظه خاص مذهبی دستی داشته اند و دریک عصر معبد و پرستشگاه زردشتی و بودایی را بفاصله ده سال در خوات و بغلان ترمیم یا تعمیر کرده اند، که این خود یک نوع آزادی آیین و کیش را در انوقت سراغ میدهد.

در مجموعه ارباب عصر کوشانی آنچه با روایات یونانی و رومی تعلق دارند، بقول روزن فیلد شش اند:<sup>۸</sup>

هیرکلِس Herakles

هیلیوس Helios

هیفایستوس Hephaistos

رما؟ Riom?Rome?Rishno

سالین Salene

سیراپیس Serapis

پنج دیگر از کلتور هندی و بودایی آمده اند، که بقول روزن فیلد بقرار ذیلند:

بودها Buddha

ویشو (Oesho)Siva

مهاسینه Maha Sena

سکنده- کوماره Skanda\_ Kumara

ویشاکه Vishakha

هفده دیگر مربوط به کلتور مشترک آریانی قرار تذیلند:

آردوخش Ardoxsh-o

اتش Athsh-o

اشای اِخش Ashaeixsh-o

لُوراسپ Lorasp-o

مَنه بگ Mana-o-Bag-o

ما Ma-o

مَزَدَه Mazdah

مِیْتِهْرَه Mithra

نَنه (Nania) Nana

وَاد Oad-o

وَنَد Oanind-o

وَخْش Oaxsh-o

وُدِیِی Odi-o

وُرْلَگَن Orlagn-o

فَرّ Pharr-o

رِشْنو Rishno

شْرِیور Sharevar

تیر؟ Teir (خوانش مشکوک)

از جمله این ایزدانِ عصر کوشانی، شش تای اول مأخوذ از میتالوجی یونانی و رومی اند، که اشکال آنها را بر مسکوکاتِ کوشانی شناخته اند، ولی در نامهای آنها ریشه های السنه مقامی را نتوان یافت و ازینروست که از مبحث ما بیرونند.

گوبل Gobl در مجله سکه شناسی هند jnsi XII ۱۹۶۰ م، ص ۷۵-۹۵ گوید:

"شمایل و خصایص تصاویر برخی از مسکوکاتِ کوشانی از سکه های رومی اثر پذیر بنظر می آیند: نه بر سکه کانشکه با بالاتنه حیوانی مشابهست با تصویر برخی از مسکوکات پیوس Pius (حدود ۱۳۸ م) و آرد رخس مسکوک کانشکه با مسکوک هادریان Hadrian (حدود ۱۱۷ م).

بدین طور تشابه بسا از تصاویر، تأثیر دست سکه سازان اسکندریه را در ضرابخانه کوشانی، با پیوستگیهای فراوان سیاسی و سوداگری فرهنگی میرساند و بقول مؤلف عصر کوشانیان (ص ۱۸۸) این همه ایزدان

کوشانی را بچند دسته بخش توان کرد:

۱- پهلوانان باستانی و ایزدان جنگ War gods: هیرکلیس، وُرلگن مهاسینه، سکنده کوماره، ویشاکهه.

۲- ایزدانِ شمسی Sun gods: هیلوس میهره، اَرِدوِخش، اَنیو.

۳- ایزدانِ قمری Moon gods: سالیین، ما، مَنه بگ.

۴- ایزد آب Water god: اورانه (ورونه)

۵- ایزدانِ آتش Fire god: هیفایستوس، آتش.

۶- ایزد باد Wind god: واد

۶- ایزد روشنی God of Lightning: لهراسپ.

۷- ایزدان جلال و پیروزی Gods of Glory and Victory وِنِد (فتح) فر (جلال).

۸- ایزدان توانگری Gods of Wealth: شریور، اَرِدوِخش.

۹- ایزد مرگ God of death: سراپیس.

۱۰- ایزد شهر (مؤنث) City goddess: ریوم (روما؟)

۱۱- ایزد بزرگ (مذکر) Supreme god: زیوس، اهوره مزادا، شیوا.

۱۲- ایزد بزرگ (مؤنث) Supreme goddess: ننه، اوما.

اما در باره ایزد زیوس، شرح ذیل خواندنیست که بدوره اقدم آریائیان باختر، قبل از هجرت به شرق و غرب تعلق دارد:

## زیوس Zeus

این معبود قدیم آریایی بر برخی از مسکوکات مسی کوشانی که در تکسیلا یافته اند منقوش است.<sup>۱۰</sup> و هومر Homer او را سرآمد ایزدان یونانی و ساکن قله اولمپوس Olympus میدانند که ایزد آسمان و روشنی و رعد و برق باشد و بقول میکس میولر Max Muler در سنسکریت Dyaus=Piter و در لاتین جیوپیتتر Jupiter و در تیوتونیک کهن تیر Tyr بود، که با زیوس پیتتر Zeus=Pater یونانی مطابق است، و پرستش این ایزد یونانی با فتوحات اسکندر و یونانیان باختر، درین سرزمین رواج داشته و بر یکی از مسکوکات ایوکراتیدس

Eucratides پادشاه یونانی باختر (۱۸۱ ق، م) زیوس را ایزد کاپیسا Kavisiye-Nagra-Devata نوشته اند که مانند ایزد هندی ایندره لقب دیوه راجه Devaraja (پادشاه ایزدان) داشته است.<sup>۱۱</sup>

دیوا، دیواس در سنسکریت بمعنی آفتاب و روشنی است و بریشه قدیم دیا diya یعنی چراغ بر میگردد<sup>۱۲</sup> که در المانی باستانی ذیو و در اسلاوی دیواس و در ایتالوی دیو و در هسپانوی دیوس بود.<sup>۱۳</sup>

در زبان پښتو تاکنون دیوه = چراغ است، مانند این لنډی:

ته به د کوم مجلس دیوه یی! زه د هجران په تاریکو کی ناسته یمه

با این دیوه یک پسوند نسبت (یز) را ملحق کرده دیوه + یز Dyuz ساخته اند یعنی چراغدار و روشن، که درین لنډی صفت آسمانست:

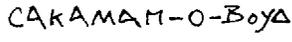
د توری شپې دیوه ییز اسمانه! سترگی دی ووزه که به لمر را خیژوې نه.

## بودا و ایزدان هندی

علاوه بر ایزدان هندی که روزن فیلد نام نویسی کرده، سکه شناسان عصر کوشانی، ایزدان دیگری را مانند ویشنو Oosno و اما Omma و غیره نیز بر مسکوکات کوشانی خوانده اند، که از انجمله نام و شکل خود بودا هم بر یک سکه نایاب کانیشکه که از ستوپه آهن پوش جلال آباد بدست آمده و در موزه لندن محفوظست دیده و خوانده میشود. بر یک روی صورت کانیشکه ایستاده بالباس کوشانی منقوش و بر دوردور آن بخط یونانی "شانن شاکنشکی کوشان" نوشته شده و بر روی دیگر سکه، شکل ایستاده رویاروی بوداست، که بر دور سر و بدنش هاله نور تا آرنج پای کشیده اند، لباسش تا زانو میرسد. در دست چپ او کشکول صدقه

است و دست راست را بطور دعا پیش کشیده<sup>۱۴</sup> و بطرف چپش مونوگرام  و در سمت راست

منقوشست.  علاوه برین سکه که قدیمترین سکه دارای شکل بودا شمرده شده، سه سکه دیگر طلایی و مسی کانیشکه نیز دارای شکل ایستاده یا نشسته بودا با شمایل هندی موجودند، که بران

ساکه منو- بوده- نوشته  اند.<sup>۱۵</sup>

این هاله که بر دور بودا نور افشانی میکند، بقرار شمایل نامه هندی Indian- iconography اشنیشه Ushnisha است، که سمبول بودهی Bodhi (دانش کامل) بوده و تنها به بودا تعلق داشت<sup>۱۶</sup> و بقول البیرونی به عقیده هندوان، ماده مطلق و هیولا، همواره بالقوه عقل را با خود دارد و آنرا

(بُدَه) گویند، که موجب راحت و خوشی باشد.<sup>۱۷</sup>

در پشتو تاکنون بُد هوشیار و عاقل را گویند و بُد سَری مردِ خردمند است و طوریکه البیرونی تصریح میکند، نام بودا در کتاب شاپورگان هم (بُد) است.<sup>۱۸</sup> چون در ایام رواج هنر گریگو - بودیک هزاران پیکرهٔ زیبایی بودا را با نفاست و ظرافت تام ساخته و در معابد بودایی میگذاشتند و اکنون هم این مجسمه های نفیس در بقایای معابد و بلاد تاریخی فراوان بدست می آیند، هنگامیکه در پایان دورهٔ اوج این هنر، لشکریان عرب، بر سرزمین های بودا پرست شرق خراسان چیره آمدند و با این آثار گزیده و نفیس و پیکره های بسیار زیبای بودا برخوردند، در عربی هر صنم را (بُد) گفتند. زیرا کلمهٔ بُدَه Buddha که در سنسکریت بمعنی هوشیار و دانشمند، آموزگار و مظهر نهم ویشنو بود،<sup>۱۹</sup> با تلفظ مهموساتِ اخیر، برای غیر هندیان دشوار بود و بنابراین مانند اکثر کلمات هندی (ه) اخیر آنرا ساقط کرده و بُد بضمهٔ اول و تشدید ثانی میخوانده اند و چون عرب این نام را از مردم خراسان شنیدند، همین تلفظ خراسانی آنرا ضبط کردند و طوریکه دارمستتر مینویسد مأخذ کلمهٔ بُت همین بُد است.<sup>۲۰</sup> و ابن ندیم گوید که هندیان در معابد خود برای پرستش، هیکلی بنام بود، داشتند، که پیکرهٔ بوذا سف الحکیم بود.<sup>۲۱</sup>

محمد خوارزمی گوید: "البُدَّصْنُمُ الهِنْدِ الاکْبَرِ یَحَوِّثُهُ وَیُسَمِّی کُلَّ صَنْمٍ بُدًا"<sup>۲۲</sup> پس جمع عربی بُد را بُدَه و ابداد بستند و فرهنگ نویسان عرب هم آنرا معرَّب شمرده و هر بت و بتکده را "البُدَّ" گفته اند<sup>۲۳</sup> ابوالعلاء معرّی راست:

وَالْقَلْبُ مِنْ اَهْوَاءِهِ عَابِدٌ      مَا یَعْبُدُ الْکَافِرُ مِنْ بُدَّهِ

در کتیبهٔ تری رتنه Triratna (سه جوهر بودایی) در ۲۰ میلی شمال غربی غزنه که برسم الخط شکستهٔ یونانیست این کلمه  $\theta \omega$  است<sup>۲۴</sup> که در سغدی pwt و در پهلوی و دری but و در پشتو هم بودتون بمعنی بتخانه بود که مرکب است از بود+تون که پسوند ظرفیت است: در یک قصیدهٔ مدحیه، شاعر دربارِ غوریان، بنکارندوی غوری (حدود ۶۰۰ق) در ستایش شهاب الدین محمد سام غوری گوید:

یابه واران کا بودتونونه دبمبئو      یابه سره کاندی په وینو ایوادونه<sup>۲۵</sup>

در تقویم زردشتی و زبان پهلوی و دری، روز پانزدهم دیمه جشن "بُتیگان" بود که از کلمهٔ بُت ساخته شده و بقول گردیزی: درین روز مردم از گل یا آرد، بتها و هیکل هامی ساختند.<sup>۲۶</sup>

کلمهٔ بُت در ادب دری بمناسبت زیبایی که بتان گندهارا در هنر گریکو بودیک داشتند بترکیب "بت قندهار" مورد استعمال شاعران قرار گرفت و همان تقدس و معانی عقلی آن در شعاع عقیدهٔ توحید اسلامی از بین رفت. اسدی طوسی گفت:

بُدش قندهاری بُتی قند لب

که ماه از رُخش تیره گشتی بشب

(گرشاسپ نامه ۳۷ طبع تهران ۱۳۵۴ ش)

وهم سنایی غزنوی راست (در تحت تاثیر عقیده وحدت):

صانعی باید حکیم وقادر وقایم بذات      تاپدید آید زصنع وی بُتانِ قندهار

یا: تلخ گردد عیش شیرین بر بتانِ قندهار      چون بگاه بذله زان لب، لطف باری ای پسر!

(دیوان سنایی ۴۴۳)

بعد ازین صوفیان در شعر عرفانی خود- بهمان مناسبت زیبایی- بُت را مظهر تجلیِ شهودی یا تابشگاه عشق شمردند چنانچه جامی گفت:

آن بت نمود عکس رخ خود در آینه من بت پرست گشتم و او خود پرست شد.

## ایزدان آریانی

۱- وَخَش، اَرْدوْخَش: Oaxsh

وخش از ایزدانِ قدیم آریانیست که بر یک سکه هویشکه کوشانی صورت و نامش منقوش است. بر یک روی این سکه تصویر نشسته شاه با تاج و هاله نور روی بچپ دیده می شود که در دست راست گرز کوتاهی گرفته و از دوش او شعله ها بر آمده است. بر روی دیگر سکه ، ایزد مذکر و خش باقد بلند ایستاده است روی بچپ و هاله نور و اکلیل بر سر و پیراهن درازی که تا شتالنگ میرسد. در دست راست وی عصای دراز و در دست چپش ماهی بزرگ با دُم دو شاخه است، که بقول بیلی با وضوح تمام، ایزد آب-

شاید ایزد دریای آمو Oxus بنظر می آید<sup>۲۷</sup> و پیش روی جای ساعت ۹ مونوگرام  و در عقب

Oaxsh منقوشست.

این نام قدیم همانست که در یونان و روم از آن Oxus ساخته اند و بقول البیرونی و خشنکام روز دهم اسفند جشن خوارزمیان است و و خش نام فرشته مؤکل آبها، بویژه رود جیحون باشد<sup>۲۸</sup> در عصر اسلامی و خش بفتح اول شهری بود از نواحی بلخ در ختلان و متصل بختل بر کنار جیحون<sup>۲۹</sup> که اکنون هم بنام و خشاب رودی درین ناحیه جنوبی جمهوری تاجکستان شوروی میگذرد و بدریای آمو افتد و شاکر بخاری

در بیتی آنرا چنین ذکر کرده بود:

بگامی سپرد از ختا تاختن  
بیک تگ دوید از بخارا به وِخش<sup>۳۰</sup>

گیگر المانی و بارتولد روسی گویند که نام قدیم اصلی این رود باید Vaxshu باشد<sup>۳۱</sup> که معنی آن فزاینده و بالنده است از ریشه وِخش Vaxsh بمعنی افزون و بالیدن که در سنسکریت Uxshayanta و در پهلوی Vaxshitan بوده<sup>۳۲</sup> و بقول موله در ایرانی میانه بدو معنی روح و کلمه آمده است که در مانویت Vaxsh-Yozhdahr روح القدس را گویند.<sup>۳۳</sup>

بدین شرح وِخش نام ایزد نرینه آب و حیچون بود که تاکنون در نام وِخشاب موجود است. ولی دیگر ایزد مادینه بسیار مهم سکه کانیشکه و هوویشکه: اردوخش Ardoxsh است که نامش مرکب باشد از پیشوند آرد+وِخش و این بر مسکوکات کوشانیان متأخر در جنوب هندوکش نقش می شده است.

برسکه کانیشکه شکل جنس مؤنث پستاندار ایستاده به پهلوی راست است که هاله نور به دور کله و سربندی دارد و لباس وی چین دار مانند ساری کنونی زنان هند است که تا شتا لنگ میرسد. در دست چپ او شاخ فراوانی<sup>۳۴</sup> Cornucopia است که از دهان آن دسته گندم نمایانست و این علامت نعمت فراوانی باشد و همین شکل زنانه را بر مسکوکات هوویشکه هم می بینیم که مانند ایزد دیگر برکت و فراوانی نعمت اعنی ننه شمرده میشود (بنگرید: ننه در مباحث مابعد).

گاهی آردوِخش را بر مسکوکات جنوب هندوکش، بصورت زنی روبری نشسته بر تخت دارای تکیه بلند چوبی می یابیم، که این شیوه نشستن مأخوذ از مسکوکات اسلاف کوشانی یعنی هند+یونان و ساکهاست.

برسکه های آردوِخش ایستاده پیش روی وی در حد زانو مونوگرام  و پس پشت او  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀}$  خوانده میشود، در حالیکه ربه النوع نشسته بر تخت بازو دار چوبی، در دست راست تاجی و در چپ همان شاخ فراوانی را گرفته و پیش روی که اندکی براست متمایل است مونوگرام  و طرف چپ او از ساعت ۲ تا ۵ نام آردوِخش بنظر می آید.<sup>۳۵</sup>

در باره نام این ایزد مسکوکات کوشانی، چند تحلیل زبان شناسی و تاریخی موجود است:

اول: رأی بیلی H.W.Baily که آنرا مأخوذ از نام رتی(ش) وهوی rti(s)vahvi فرس قدیم و (ر)شی+وخشو a(r) si-oaxsho اوستا میداند که خوش نصیبی و انعام به او تعلق داشت<sup>۳۶</sup> و از یزدان مهم عصر اوستا بود، که در اشی یشت asi-yast (ص ۴۱) یشت ۱۷ او را دختر اهوره مزده و خواهر سروشه و

رشنو و مِثرا شمرده اند و وی هوشِ آسمانی و نصیبِ مرصع و زبانِ زیبا و فره‌کیانی و... را با خود می آورد و همدیف ایزد فرِ آریانی و لکشمی Lakshmi اساطیر هندی و تیچای Tychoe یونان و فارتوناء رومان بود.<sup>۳۷</sup>

رای دوم از جانوس هرماته Janos Harmatta است که بر بیلی انتقاد نموده و گوید که اردوخشوربه النوع مقامی اراضی شرقی آریانا و مؤگل آب و رطوبت و اساساً متعلق به اناهیته ایزد بزرگ ایرانی است<sup>۳۸</sup> که اسمش مرکب از دو جزو است: اردوی+وخشه Ardvi-vaxsa اردوی همانست که در آغاز اسم اردوی (سوار) یعنی انا هیتا هم آمده. وخشه کلمه بیست مستعمل برای رطوبت و آب که شرح آن بحیث مؤگل دریای آمو گذشت و همین اردوخش ایزد مقامیست که در یکی از متون مانوی بنام بگ+ارد و خش BG RD W'XS ایزد حامی مرزهای کوشان مذکور است و در جغرافیای بطلمیوس Ptolemy جایی در پاروپامیزادی (افغانستان مرکزی) بنام بگرده  $\text{B ayap } \delta a$  آمده است (۷۱/۱۸/۵).

چون برخی از محققان، ایزد دیگر کوشانی ننه را مؤگل فراوانی و باران و غله و خرمن شمرده اند بنابراین اردوخش را مؤگل امور سیاسی و خاندانی و قومی دانند و این تفریق در وظایف، فراورده محیط و اندیشه عصر کوشانیست. درحالیکه در ایران غربی در نقوش خسرو دوم ساسانی در طاق بستان، اناهیته را جامع تدبیر مصالح طبیعی و اجتماعی نشان میدهد که در دست راستش چنبر اقتدار خسروی و در دست چپ او ظرفیست که ازان آب میچکد.<sup>۳۹</sup> اکنون ازین تفریق دو ایزد ننه (مؤگل طبیعت) و اردوخش (مؤگل اجتماع) در عصر کوشانی، باین نتیجه باید رسید که رای هرماته مقرونتر به حقیقت باشد. زیرا ما در سطور گذشته: اصالت کلمه و خش باستانی را در ادب دری و وخشاب کنونی نشان دادیم که جزو اول کلمه یعنی آردهم نظایر فراوان دارد:

در فرس قدیم و اوستا Ratu و Areta و Arta و در سنسکریت RTA بمعنی درستی و راستی و پاکی و مجازاً مقدس است<sup>۴۰</sup> که در پهلوی رت، ارت، ارتای باحفظ معانی قدسی، ایزد حامی نیکوکاران و بخشانیده ثروت و قدرت بود که در آغاز کلمات اردشیر و ارته و هیشت (اردی بهشت) و ارتوان (اردوان) و ارت و یسور (مؤگل آب) و ارتای ویراف = ارداویراف و ارتای ویراز (گراز مقدس)<sup>۴۱</sup> همین پیشوند حاوی معانی پاکی و تقدس آمده، و آنچه در یسنای ۲۹ فرگرد ۲/۶ رتوصفت خود زردشت آمده از همین مقوله تقدس است.

در تقویم مزدایی ارت ایزد ثروت و توانگری، مؤگل روز ۲۵ هر ماه بود و همین روز را "ارد=ارذ روز" گفتندی، که بقول البیرونی در سغدی اَرْدُخ و در خوارزمی ارجوخی است<sup>۴۲</sup> و نام سغدی بسهولت با اَرْد و خش مسکوکات کوشانی مطابقت میکند<sup>۴۳</sup> و در ادبیات دری نیز اَرْد بهمین مفهوم بوده است، چنانچه

مسعود سعد سلمان شاعر غزنه سی قطعه در وصفِ سی روز ماه (مطابق تقویم زردشتیان) ساخته و در وصف روز بیست و پنجم گوید:

ارد روز است فرّخ و میمون  
ای دلارای! یار گلگون رخ  
با همه لهو و خرّمی مقرون  
خیز و پیش آر، باده گلگون

(دیوان مسعود سعد ۶۶۵)

در اوستا پاره هفدهم بنام آدریشت است در توصیف اردکه آیزد توانگری و احتشام وشکوه وتجمل است و دختر اهوره مزده شمرده میشود و زردشت او را با وصاف آرت بزرگوار نیک آفریده خوب چهر می ستاید (بند ۱۵).

در زبان دری کلمات راد و رات مرد که مخفف آن رداست غالباً از همین ماده رواج دارد. محمود زمخشری صفت جواد عربی را به رات مرد ترجمه کرده<sup>۱۱</sup> و صاحب مجمل التواریخ و القصص (ص ۴۲۰) گوید: رد کسی را خواندندی که رای قوی داشته است. در شاهنامه فردوسی آمده:

بپوشید درع سیاوش رد  
زره را گره بر کمر بند زد

و هم در اوستا و پهلوی رات Rata (ایزد سخاوت و دهش) و در هندی باستان Rati و هم رد مانوی صور قدیم همین کلمه است، که در زبان دری رد و راد بمعنی حکیم و دانشمند و سخنگوی و بخشاینده جوانمره بود و مانند این بیت رودکی:

نی که حاتم نیست با جود تو راد  
نی که رستم نیست در جنگ تو مرد  
اسدی طوسی اسم حالت این کلمه را چنین آورده:

وفا خود کن، درع رادی بپوش  
کمانرا خرد ساز و خنجر زهوش

درین بیت معزی صفت دست بخشایشگر و سخی است:

بحریست دست رادش، بحری که موج او در  
ابریست تیغ تیزش، ابری که قطر او خون

(دیوان ۵۳۹)

در زبان پهلوی و دری قدیم نام خاصی بوده رادوی یارادویه (راد+ویه) که معنی آن رادمش و سروروش و منسوب به آن رادویانی بود که لقب خاندانی مؤلف ترجمان البلاغه قرن ششم باشد.

پس نام اردوخش را که در خط یونانی با علامت خاتمه ۵ نوشته شده، چون تلفظ کلمه در اسناد قدیم و محاوره کنونی هم و خش است، بنا برین آنرا و خشومی خوانیم و ارد+ و خش را و خش مقدس و دانشمند

و بخشنده میدانیم.

## ۲- آتش: Athsh

برسکه کانیسکه صورت ایزد نرینه ایستاده به پهلوی چپ است که عصابه کوچکی بسر بسته و شمله آن در اهتزاز است. از شانه وی شعله های آتش فروزان بوده و دستمالی در دست راست دارد که دست چپش بر تهیگاه تکیه زده و خرجه دراز آستین داری ببر دارد که بران بالا پوشی هم دیده می شود و پیزار وی تمام پا را پوشیده است. پیش روی در حد ران چپ مونوگرام  و در عقب از ساعات ۳ تا ۴ نام آتش بخط یونانی  $\text{Αθβ-ο}$  نوشته شده که اگر  $\text{o}$  آخر را علامت ختم کلمه بشماریم و تلفظ نکنیم باقی همین آتش کنونی مروج تمام دری زبانان می ماند.

برسکه هوویشکه همین ایزد آتش روبراست ایستاده و در دست راست انبور و در چپ چکشی دارد، که این هر دو سکه از شکل ایزد یونانی Ephaistos مسکوکات ساکا اقتباس شده باشد، که در میثرایسم ایران غربی او را مقارن افایستوس می شناخته اند.

اساساً این ایزد در اوستا Atar فرزند اهوره مزده بود که او را در شکل آتش شعله ور تشخیص داده او حافظ فرکیانی Kavaen-Khvareno شمرده اند و در ادعیه، ردیف اشا+ و هیسته است که بنام آتور آتشکده های متعدد سلطنتی شهرت داشتند مانند آتور گشنسپ و آتور فرنیغ و غیره، و او را بحیث یکی از ایزدان مسلم و دربان بهشت برین میشناختند، و شانه های شعله ور آن همانند پیکره ایزد آتش هندی Agni است که از متهورا بدست آمده است. و انبور و چکشی که در دست دارد هم مطابق روایات زردشتی است که در وندیداد (۱۴/۷) در جمله آلات حفظ آتش شمرده شده و برسکه مسی ازیس دوم (یکی از حکمداران ساکا) هم منقوشند.<sup>۴۵</sup>

از سکه های کانیسکه و هوویشکه پدیدار است که در قرن دوم میلادی در زبان مردم عصر کوشانی، کلمه زنده کنونی آتش بجای اتر- آتور- آذر کهنه مورد استعمال بوده است منتهی امروز به الف ممدود و فتحه تا تلفظ میشود، در حالیکه در خط یونانی کوشانی به فتحه اول و سکون دوم وسوم است.

در ادب دری کنونی از صور قدیم کلمه فقط آذر و آتش زنده مانده و نام نخستین هم فقط زندگی ادبی و کتابی دارد، در حالیکه آتش هم در محاوره عمومی و هم در ادب مستعمل است.

در بند اول یسنا ۳۶: آذر وسیله تقرب آفریدگان به آفریدگار بوده و در تقویم پارسیان، آذر ماه نهمین ماه و سال (= برج قوس) و آذر روز، نهمین روز هر ماهست که اول آذر ماه "را بهار جشن" گفتندی<sup>۴۶</sup> و بروز نهم آذر ماه آتسخانه ها را بروبند و مزین گردانند.<sup>۴۷</sup>

همین روایات قدیم و خصوصیات آذر، در عصر غزنویان هم در ذهن مردم باقی بود، که مسعود سعد سلمان شاعر غزنه، در خوشی ورودِ ماه آذر (قوس) از ساقی ماه سیمایی آذرگون و افروزش شعله آذر را میخواهد:

ای ماه! رسیده ماه آذر  
آذر بفروز و خانه خوش کن  
برخیز و بده می چو آذر  
زاذر صنما بماه آذر

(دیوان ۶۵۷)

و هم وی در آذر روز (۹ قوس) که مؤکَل آن ایزد آذرست، می آذرگون آرزو دارد:

ای خرامنده سر و تابان ماه  
روز آذر می چو آذر خواه

(دیوان ۶۶۱)

کلمه آذر در اعلام و اماکن و اتشکده ها و صفات و تراکیب شاعرانه دری بین شعرا خیلی پسندیده و مقبول بوده و ده ها کلمه و ترکیب از آن ساخته اند مانند آذر آباد (در تبریز) و هفت آتشکده نامی عجم هر یک منسوب بیکی از کواکب سبعة و آذر افروزو آذر باد (نام موبدی) و آذر بو (گل اشنان) و آذر خش (صاعقه) و آذرنگ (روشن) و آذرگون (نوعی از شقایق) و اذر نوش (آتشکده بلخ)<sup>۸</sup> و غیره.

۳- لرو اسپ = درو اسپ = لهر اسپ:

برسکه های طلایی کانیشکه و هویشکه، ایزد تاجداری باریش و عبای نظامی آستین دار، و پیزار تمام پا دیده میشود که اکلیلی در دست راست و روی بسمت چپ دارد، بردست چپش اسبی با زمام و ویراق در حالتی استاده که پای چپ خود را از زمین بالا گرفته است.

در عقب این ایزد ایستاده (حد ساعت ۱۰) مونوگرام کانیشکه و پیش روی وی (از ساعت دو نیم تا چهار و نیم نامش لر(و) اسپ ۸۴۱-۵-۵-۸۳۵ منقوش است، که دانشمندان غربی مانند بلاک Bloch و کریستین سین Christensen آنرا همان دروو اسپا Druvaspa مؤکَل مؤنث صحت چاربایان دانسته اند<sup>۹</sup> که با نقش سمبول اسپ برین سکه ها مطابقت دارد و دال آغاز کلمه در لهجه های شرقی آریانا گاهی به لام ابدال می شده است.<sup>۱۰</sup>

در آبان یشت اوستا فقره ۱۰۵ این نام Aurvat-Aspa (دارنده اسپ تازنده) بود که صفت میثرا و دروو اسپا بوده و نگهبان خورینوه Khvareno یعنی قدرت سلطانی تصور می شد و آنچه در مسکوکات، در دست او اکلیلی است، میتوان مؤهّم تقدیم قدرت سلطانی باشد، که در یک نقش ناتمام سرخ کوتل هم تصویر شده

است.<sup>۵۱</sup> و این اسپ تیز رفتار را نمایندهٔ ایزد برق لامع دانسته اند<sup>۵۲</sup> که در عصر ویدی از ازمه هندو آریایی بنام Apam-Napat یعنی زادهٔ آب باقی بود<sup>۵۳</sup> که شعله های آتش را در طوفان ابر و باران و تابش برق در بین آن، نمایندگی میکرد، و ائوروت اسپهٔ اوستا - که یکی از شاهان کیانی و پدر کوی و بشتاسپ جانشین کیخسرو است- در متون پهلوی و دری لهر اسپ است و ما در شاهنامهٔ فردوسی میخوانیم که کیخسرو پادشاهی را در اواخر عمر به لهر اسپ می سپارد:

بیژن بفرمود تا با کلاه	بیاورد لهر اسپ را پیش شاه
چو دیدش جهاندار بر پای جست	برو آفرین کرد و بکشاد دست
فرود آمد از نامور تخت عاج	ز سر بر گرفت آن دل افروز تاج
بلهر اسپ بسپرد و کرد آفرین	همه پادشاهی ایرانز مین
سپردم بتو پادشاهی و گنج	از انپس که دیدم بسی درد و رنج

مهربتران و مردم ازین انتخاب کیخسرو برآشفتند و ندانستند که لهر اسپ از کدام نژاد و گوهر است؟ کیخسرو گفت:

که دارد همی شرم و دین و نژاد	بُود راد و پیروز واز داد شاد
نبیر جهاندارِ هوشنگ هست	خرد مند و بینا دل و پاکدست...
بشاهی برو آفرین گسترید!	و زین پند با مهر من مگذرید...
چوبشنید زال این سخنهاى پاک	بیازید و انگشت برزد بخاک
بیالود لب را بخاک سیاه	به آواز لهر اسپ را خواند شاه
بشاه جهان گفت خرم بذی	همیشه ز تو دور دست بذی
که دانست جز شاه پیروز و راد؟	که لهر اسپ دارد ز شاهان نژاد
بزرگانش گوهر برافشانند	بشاهی همی آفرین خواندند

(شاهنامه ۴/۱۳۰ تهران ۱۳۵۳ ش)

لهر اسپ در ادب دری معروف و در بارهٔ مقاومتهاى وی در بلخ در مقابل تورانیان و ارجاسپ، بین مردم داستانها بود که از انجمله در شهر یارنامهٔ مختاری غزنوی هم انعکاس کرده و این چند بیت ازان داستانست:

....چو در دشت بلخ اندر آمد سپاه  
دوجنگ گران کرد لهر اسپ شاه  
شد افروخته آتش رزمگاه  
بجنگ سوم شد گریزان سپاه...

(دیوان مختاری ۸۱۲)

#### ۴\_ مَنَه بَگ MANA-BAG

برسکه هایی کانشکه و هویشکه، ایزد نرینه روبرو نشسته و سر مایل براست، با کلاه آهنین مکدونی (نظیر کلاه کوجوله) در حالی دیده میشود که از عقب کلاه سه حیغه برآمده و ماهی که لبه آن ببالاست، متصل شانه اوست و چهار بازو و دست دارد، که در دست چپ بالا، عصای سلطنتی و در دست چپ پایین تاجی گرفته است. وی بر تختی نشسته که پایهای شیر دارد و قبای نظامی با کمر بند و پیراز تا شتالنگ پوشیده و بسمت چپش در حد ساعت ۴ مونوگرام  و برسمت راست از ساعت ۷ تا ۱۱  $\text{MANA}(\text{O})\text{BAG}(\text{O})$  نوشته است.

در شمایل Iconography این ایزد تاثیر فرهنگ یونانی (کلاه آهنین مکدونی) و روایات مقامی آریانی (حیغه، ماه، عصای سلطنتی، تخت و تاج که علامات ملهم حق حکمرانیست) بابتان چهار بازوی هندی در آمیخته و سه فرهنگ ممزوج را نشان میدهد. در حالیکه نامش بکلی آریانی و دارای ریشه ها در ادبیات افغانستان و آسیای میانه و ایران است و آنرا یک ایزد زردشتی شمرده اند،<sup>۵۶</sup> و کنگهم معتقد است: علامتی که در دست چپ پایین مَنَه بَگست با دوازده نقطه احاطه شده، که مراد از آن دوازده ماه سالست مانند منطقه البروج.<sup>۵۷</sup>

برخی جزو اول این کلمه را مَن (اندازه وزن) شمرده و او را "ایزد پیمان" گفته اند. در حالیکه تهوماس او را عین ایزد مهتاب ایرانی و هوفمن Hoffmann او را همان بهمن Vohu-mano یعنی ایزد نیروی زیست همه زندگان، و مطابق یسنا پهلوی (۳۱/۸) فرزند اهوره مزده شمرده است.<sup>۵۶</sup>

در سرودهای متأخر ریگ وید:سوما [ماه] و در اتروا ویدا و یجور ویدا: برج قرارگاه ازواج آفتاب، و در اوپانیشد: غذا و مشروب ایزدانست که در ادبیات حماسی کهن، مؤکل سمت شمال بود.<sup>۵۷</sup>

بدین نهج مَنَه بَگ شبیه سومای ریگویدی بود، که در شمایل نگاری هندی سوما همواره با چهار بازو، ماهی از شانه های وی برآمده مصور گردیده و همین عنعنه در مَنَه بَگ مسکوکات کوشانی نیز ریشه دوانیده باشد.<sup>۵۸</sup>

بهرصورت در تمام ایزدان مسکوکات کوشانی، تحلیل نام این ایزد- با پیوستگی منابع دینی و ادبی -

مشکل است. اما آنچه اصل نامرا وهومنه اوستا، یکی از امیسا سپننه گان و تصویر خارجی پندار نیک<sup>۵۹</sup> و دانش شمرده اند با منابع ادبی موافقت میرساند، زیرا در سراسر گاتها، صفت کشره Kshathra با او آمده که مانند عطیه الهی بوسیله وهو-منه برای تحقق آدمیت انعام میگردد (یسنا ۱۰/۴۶) و ازینرو همواره فزونی کشره را ازو میخواهند تا زردشت بر دیو دروغ پیروز گردد (یسنا ۴/۳۱) چون وهومنه مؤکل کشور داریست همو میتواند که قلمرو اهوره مزده را گسترش بخشد (یسنا ۳۱/۶) باچنین صفات وهومنه با کشور داری و دانش اداره و تنظیم قلمرو مملکت پیوستگی داشت و ازینرو در سکه های کوشانی از دوش او مهتابی برآمده و در یک تفسیر پهلوی نیایش ۳ همین بهمن منبع ایزد ماهست، که در سکه های کوشانی نیروی خارق العاده او را مانند خصایص هنر هندی بوسیله تصویر چهار بازو نشان داده اند.<sup>۶۰</sup>

در نام منه بگ ایزد کوشانی، جزو اول منه mana طوریکه برخی پنداشته اند من کیل معین نیست، بلکه این کلمه مثلی که در جزو دوم وهو+منه پدیدارست، در ادبیات دری و پشتو و منابع فکری مردم قدیم افغانستان ریشه عمیق دارد بدین شرح:

در سنسکریت من بمعنی دل و نفس و اراده بود<sup>۶۱</sup> بوریحان البیرونی در شرح موجودات عقلی وحسی عقاید هندی آریایی گوید که من اصلاً بمعنی دل بود، چون دل حیوان را محل اراده پنداشته اند، بنابراین اراده را هم "من" گفتند.<sup>۶۲</sup>

این قضیه از مقوله تسمیه مطروف به ظرف و حال بر محل است، که منه قدیم بمعنی good mind با صفات کشره و علایم جهانداری و پیروزی از مقام ایزدی خود در ادبیات دوره اسلامی بمعنی اراده و عزم و دل که محل رسوخ اراده است تنزل نمود و ریشه خود را در ادبیات دری و پشتو باقی گذاشت، مثلاً قریب الدهر یک شاعر قدیم زبان دری گفت:

یار همچون روح حیوانی و مثل مردمک گه میان من دراید، گاه اندر چشم من

در اینجا اگر من ضمیر مفرد متکلم پنداشته نشود، معنی دل و اندرون دارد و برای این معنی شواهدی در شاهنامه فردوسی موجودند که ولف در فهرست شاهنامه آورده مانند:

سرش سبز با دو تنش ارجمند منش بر گذشته ز چرخ بلند

(شاهنامه ۱/۹۷)

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان بماند منش پست و تسیره روان

(شاهنامه ۵/۱۱۷۵)

اگر درین ابیات من+ش ضمیر بفتح نون بخوانیم، همین معنی دل و اراده دارد، ولی اگر بکسره نون

اسم حالت مختوم به شین خوانده شود مانند دانش و بینش خواهد بود، که من بسند قول البیرونی و ریشه های کلمه در سنسکریت، قرائت نخستین ولف را ترجیح میدهم، زیرا در ادب قدیم پشتو هم بهمین معنی اراده و عزم، در يك قطعه حماسی امیر کرور جهان پهلوان (یکی از اجداد شاهان غور در حدود ۱۴۰ هـ، ق) وارد است:

غشي د من مي ځي بريننا پرميرخمنوباندې. یعنی تیره‌های عزم من مانند برق بر دشمنان می بارد.<sup>۶۳</sup>

جزو دوم کلمه بگ است که در بقایای عصر کوشانی و یفتلی افغانستان فراوان دیده میشود و در السنه باستانی آریانی بمعنی خدای (ج) بود. در فرس قدیم و اوستا Baga و در سنسکریت بهاگه<sup>۶۴</sup> و در روسی هم بغ خداست که در آغاز بسا نامها همین کلمه پدیدار است مانند: بغ+پور (مغرب آن فغفور) بغ+ستان (بیستون پارس) بغ+داد (بغداد) بغ+شور (بغشور غرجستان) بغ+لنگ (در کتیبه سرخ کوتل=بغلان) بغان+یشت (جزوی از اوستا) و غیره.

در پشتو و دری این کلمه تاکنون بشکل بگ Bag بمعنی بزرگ و توانا و جسیم زنده است مانند بگ سږي پشتو (آدم جسیم) که این صورت کلمه هم در اسمای اماکن مانند بگ+رام (بگرام) و بگ+رامی (بگرامی) بگ+لگ (در دایزنگی) بگ+می (بگی ترنگ) و غیره بنظر می آید، که بمعنی ایزد و خداوند باشد.

شمس الدین کاکر شاعر قندهاری در حدود ۱۲۵۰ ق در يك غزلیکه تمام ابیات آن مختوم به گ ماقبل مفتوحست گوید:

هسي شوم طالع زما دي                      باطن وور په ظاهر بگ<sup>۶۵</sup>

که درین بیت بگ بمعنی عظیم و جسیم و سترگ دارد و بهمین معنی است که در ادب فارسی هم بود، مولانا بلخی گفت:

از چه دم از شاه و از بگ میزنی؟                      در هوا چون پشه را رگ میزنی

(مثنوی دفتر اول ص ۴۸)

از نوشته محمود کاشغری (۴۶۶ ق) پدید می آید که کلمه بگ آریایی در تراکیب ترکی شرقی آن عصر بمعنی خداوند و امیر و سردار دخیل شده بود<sup>۶۶</sup> و ناصر خسرو بلخی گوید:

خاتون و بگ و تگین شده اکنون                      هر ناکس و بنده و پرستاری

(دیوان ۴۶۹)

چون اصل کلمه بگ را در السنه کهن اوستا و سنسکریت و فرس قدیم بمعنی (خدا-خداوند) می

بینیم، پس باید گفت که این کلمه در اوقات مجاورت و مرابطات قبایل آریائی شمالی در کنارهای آمو و تخارستان تا توران و ختن، در زبانهای ایشان هم دخیل بوده، اما در خود السنه آریانی تا هند و ایران، اولاً معنی خدا را داشته و بعد از آن مجازاً بمعنی بزرگ و عظیم برشاهان و حکمرانان- که بخود انتساب خدایی میداند- نیز اطلاق شده، مانند خدای و خداوند در اسمای کابل خدای<sup>۶۷</sup> و زابل خدای<sup>۶۸</sup> و گوزگان خداه و سامان خداه و بخارا خدات که در کتب تاریخ و جغرافیا بنظر میرسند.<sup>۶۷</sup>

اما کلمه بگ در اعلام پشتو نیز موجود بود، مثلاً در حدود ۱۱۶۵ ق وزیر اعظم دربار احمد شاه ابدالی بگی خان نامداشت که به لقب شاولی خان مشهور بود و ریشه های قدیم این کلمه را ما در کتیبه های دوره هفتالی روزگان و جغتو بشکل  $\text{ḡoḡo}$ ,  $\text{ḡoḡo}$  هم می بینیم.<sup>۶۸</sup>

در کتیبه کلان سرخ کوتل (قرن ۲ م)<sup>۶۹</sup> و کتیبه های روزگان و جغتو (غالباً قرن ۵-۶) کلمه بگ صفتی است که پیش از شاه آمده  $\text{ḡoḡo}$ - $\text{o}$  یعنی شاه بزرگ، که همین تحول کلمه به کیف وصفی در ادب پشتو و دریست که قبل از موصوف خود می آید مانند بگ سری=بزرگ مرد. ولی در نام مَنه بگ که قدیمتر است، کلمه بگ بمعنی متحول مابعدی یعنی بزرگ و عظیم صفتی نیست بلکه به مفهوم قدیم خود (خدا- ایزد) باشد یعنی خدای اراده و عزم و جهاننداری مانند تراکیب کابل خدای و زابل خدای، که حسب قاعده اضافه مقلوب، منسوب (مالك) بعد از منسوب الیه میآید: مَنه + بگ = دل خدای = عزم خدای (خدای پندار نیک).

۵- ما (ماه)

این ایزد بر سکه کانیسکه، روبرو ایستاده و سرش بچپ مایل است که قبای تنگ نظامی و بالا پوشی ببر و پیزاری تاشتا لنگ بپا دارد. از دوش وی حلقه ماه رو ببالا برآمده و نیزه بیکه سر آن مدور است در انحنای آرنج چپ او با شمشیری در دستش دیده میشود. دست راست خود را دراز کرده و با انگشت اشارت میکند.

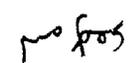
بر مسکوکات دیگر هوویشکه نیز ایزد نرینه باشکال مختلف جنگی نمایانست که با ایزدان مادینه قمری آسیا یغربی تفاوتی دارد و در دست راست او طوق و در چپش شمشیریست که در حدود زانوی پیش، مونوگرام  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬌}$  و در عقب از ساعت ۲ تا ۵  $\text{MA-O}$  دیده میشود.

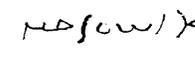
در ماده یشت اوستا، این ایزد را حامل تخم گاو، آزاده، درخشان، شکوهمند و دهنه آب و دانایی و توانگری شمرده اند، که مانند عصر کوشانیان، خصوصیات نظامی ندارد، و این خصوصیت وی زاده تفکر

این عصر است. چون ایزد ماه حسب روایات چینی در نام چینی مردم کوشانی: بویه - چیه (= ماهزاد= از نژاد ماه) دخیل بود، بنا برین کلمه چنده Candra سنسکریت بمعنی ماه، بطور پیشوند وصف، در آثار هندی بانام کانیشکه پیوسته است و هم شکلی ماه گونه (شبهه بقمر) بر تاج کانیشکه و مخصوصاً هویشکه در برخی سکه ها بنظر می آید. حتی تصویر زنی از خانواده شاهی کوشانی که در شهر بهلول بدست آمده، بر پهلوی تاج بالای گوش شکل هلال سه شبه دارد<sup>۷۰</sup> و در نام یویه چیه هم Yue بمعنی ماه بود، که بر انواع سکه های کوشانی باشکال مختلف نمایانست.<sup>۷۱</sup>

کلمه ماه که در پشتو میاشت است در اوستا ماونگه Mawangh و در پهلوی مای May و در سنسکریت ماس Mas و در پارسی باستان ماده Mada بود،<sup>۷۲</sup> در شغنی مست، در واخی مه ك است،<sup>۷۳</sup> که گویا ریشه آن ما MA در سنسکریت معنی پیمایش to measure داشته<sup>۷۴</sup> و در برخی سکه های کوشانی پرکاری در دست دارد که آله همین پیمایش وقتست و یک شاعر رومی کاتولوس Catullus نیز ایزد مادینه قمر را به صفات "خداوند پیمایش ماهها" goddess measuring the months ستوده است و هم وی شباهت تام با ایزد نرینه سالین یونانی دارد، در حالیکه بر یک سکه هویشکه بشکل مادینه شبیه به اردوخش ایزد نعمت هم تصویر شده است.<sup>۷۵</sup>

در قرن دوم میلادی هنگامی که کتیبه سرخ کوتل نوشته میشد، در تقویم کوشانی کلمه (ما) MA مستعمل بود، زیرا در آخر سطر دهم، تاریخ کتیبه را نیشان ماه سال ۳۱ سلطنت نوشته اند (غالباً حدود ۱۶۰ م) که گویا در روایات قدیم در آخر کلمه (ه) نبود، ولی از کتیبه زبان باختری بخط یونانی شکسته و خط و زبان سنسکریت که هر دو تاریخ ۸۶۲ م = ۲۴۹ هـ ق = ۳۹۳۸ لوک کال سموت دارد بر می

آید، که ماه را مختوم به هاء هوز می نوشتند، زیرا در سطر اول کتیبه B توجی ماه  آمده و بعد ازان  ماه شاه (نی) بخت نام گومل بغیور حکمران وقت است.<sup>۷۶</sup> و ازین برمی آید که بنام ایزد ماه تیمناً تسمیه میکردند و همین لقب در قسمت سنسکریت کتیبه چنده+بهوپه ترجمه ماه+شاه است، که چنده بمعنی ماه و بهوپه پادشاه و ملاک بود.<sup>۷۷</sup>

ناگفته نماند که در یک کتیبه دیگر باختری و عربی که از شیرتلاو توجی بموزه پشاور انتقال یافته (مؤرخ ۸۶۵ م = ۲۵۱ هـ = ۶۳۵ سلطنت) نیز در سطر دوم، ماه یکم  به املائی ماه با هاء هوز نوشته شده است.<sup>۷۸</sup> که همین شکل بزبان دری انتقال یافت در حالیکه کیفیت تقدس ایزدی آن بانشر و قبول عقاید توحید اسلامی از بین رفت.

درگاه شماری زردشتی، روز دوازدهم هر ماه بنام ایزد ماه "ماه روز" نامیده شدی که در ادبیات دری هم

رواج داشت و مسعود سعد سلمان شاعر غزنه گفت:

ماهروز ای بروی خوب چو ماه!      باده لعل مشکبوی بخواه  
گشت روشن چو ماه، بزم که گشت      نام این روز "ماه" و روی تو ماه  
(دیوان مسعود سعد ۶۶۲)

## ۶- میر (مهر)

نام این ایزد بر سکه های کانیشکه و هوویشکه بصور مختلف نرینه و با املاهای مختلف -Mir(o) Miorr(o)-Mioir(o)-Mihir(o)-Mor(o)-Miir(o)-Miur(o)-Mior(o)-Mirr(o)-Meir(o) نوشته شده<sup>۷۹</sup> که تاجی با هاله نور بر سر و قبایی در بر دارد و بوت کوتاهی پوشیده و شمشیرکی با نیزه یی در دست گرفته است که همان معبود بزرگ شمسی قدیم هند و ایران: میثره Mithra و در اوستا Mitra و در پهلوی Mitr و در دری مهر باشد<sup>۸۰</sup> که تصاویر وی در سکه های کوشانی، نسبت به تصاویر آن در هند و جهان کلاسیک، بسیار ساده و خالی از هر گونه جزویات شمایل نگاریست. مثلاً درینجا کالسکه مخصوص اسپ کش مهر مرسوم نیست، در حالیکه در هیکل تراشی، بودایی کوشانشهر همین عصر دیده می شود و نظیر آن در اشعار هومر یونانی ایزد Helios بخشاینده روشنی به خدایان و انسانانست<sup>۸۱</sup> که در الواح گلین بغاز کوی متعلق به ۱۴۰۰ق،م نیز از همین ایزد میترا استعانت شده و در اوستا هم یشت دهم میثر یشت یا مهر یشت مخصوص ستایش و صفات ایزد بزرگ مهر است.

در کتیبه سرخ کوتل این کلمه  $M_{11}Y_P$  و در کتیبه A توجی  $M_{11}P$  و در کتیبه روزگان نیز  $M_{11}P$  است. بهر صورت ایزد فروغ و روشنایی و پاسبان راستی و پیمان همین مهر است<sup>۸۲</sup> که دارمستتر معنی اصلی قدیم آنرا دوستی و محبت گوید و اکنون هم میر، مَر در پشتو و مهر در دری آفتاب و دوستی و مهربانیست که در تسمیه رجال و اماکن و معابد و ایام و غیره ریشه دوانیده، مانند مهره کوزه از شاهان هفتالی یا مهر شاه و مهرزمی کتیبه های روزگان، که تاکنون هم در پشتو میرزمان نامگذاری میکنند، که عین تحریف لهجوی همان مهرزمی=میرزمین گذشته است.<sup>۸۳</sup>

در پشتو این کلمه عیناً مانند املاهای مختلف مسکوکات کوشانی لهجه های متفاوت دارد: لمر- مَر- میر- نور- نمر که در منجی هم آنرا میرا گویند<sup>۸۴</sup> و آنچه در پشتو و دری میرگل و میرو و میر تسمیه میکنند از همین ریشه است و میر در پشتو و دری بمعنی سرور و بادر و نجیب و میرا (سید مذکر) و مورا (سیده مؤنث) و پیشوند و پسوند برخی اسماء مانند میرویس - میراحمد- خان میر- گلمیر بقایای مظاهر این کلمه در اسما و اعلامست.

در ادبیات هم این تأثیر بنظرمی آید که برخی میر را مخفف امیر عربی تصور کرده اند (حواشی برهان ۲۰۷۶) ولی باستناد کتیبه های کوشانی- که میردران اواخر از مسند ایزدی خود به موقع سروری و امارت و سیادت سقوط کرده- توان گفت: که این کلمه از ریشه مهر و میر آریایی به دری آمده، نه از امیر عربی. زیرا اکثر کتیبه ها بزمانی تعلق دارند که نفوذ زبان تازی باین سرزمین نرسیده بود، و در زبان دری هم از زمان قدیم بمعنی سرور و حکمران مستعمل بود و فردوسی گفت:

یکی میر بود اندران شهر اوی      سر افراز و بالشکر و آبروی

(شا هنامه ۷/۱۹۴۹)

فرخی در قصیده عزای سلطان محمود گوید:

میر ما خفته بخاک اندر و ما از برخاک      این چه روز ست بدین تاری، یارب زنهار

(دیوان فرخی ۹۱)

ناصر خسرو بلخی گوید:

کنون میر پیشم ندارد خطر      گر آنکه خطر داشتم پیش میر

اگر میر میرست و کامش رواست      چنانکش گانست گوشو، ممیر

(دیوان ناصر خسرو ۱۹۱)

در تقویم زردشتی، ماه هفتم سال بنام ایزد مهر (مهرماه) و روز شانزدهم هر ماه، روز مهر بود و روز اول مهر، جشنی بزرگ معروف به مهرگان از انرو گرفتندی که به عقیده ایشان، همدرین روز آفتاب برای مصالح اهل دنیا پیدا شده بود<sup>۸۵</sup> و از تاریخ بیهقی پیداست که تا غزنویان و اواخر قرن پنجم هجری هم این جشن را رسماً میگرفتند. مسعود سعد گوید:

خسروا! شبهای عمرت روز باد      مهرگان ملک تو نوروز باد

(دیوان مسعود سعد ۵۹۸)

همین شاعر غزنه روز شانزدهم "مهر روز" را چنین میستاید با التزام مفاهیم مختلف مهر:

روز مهر، ماه مهر و جشن فرخ مهرگان      مهر بفرزای ای نگار ماه چهر مهربان

مهربانی کن جشن مهرگان و روز مهر      مهربانی به بروز مهر و جشن مهرگان

(دیوان ۶۶۳)

در فارسی ازین کلمه تراکیب متعدّد ساخته اند مانند میرآتش، میرداد، میر هشت بهشت (رضوان) میر هفتمین (زوّحل در فلك هفتم) میرآب (که درکتیبه سرخ کوتل پرستار آبست) وغیره، و در لهجه بختیاری ایران میگر بمعنی شوهر و در پشتو میره بمعنی مردانه و شوهر است که در فارسی ازان میره یعنی کداخدا و رئیس خانه ساخته اند<sup>۸۶</sup> و هم میر+ی اسم حالتست از همین ریشه بمعنی سروری.

در ادب پشتو نیز این کلمه بمعنی سرور و کداخدا و مرشد بود. مثلاً بمعنی مرشد در کلام خوشحال خان:

خوک چي مردود شي له پیره میره خالي به نه وي له غمه ویره

(دیوان خوشحال ۷۵۳)

گاهی این کلمه را مؤنث گردانیده و مخصوص معشوقه ساخته اند مانند این شعر خوشحال:

نن په نظر راغله، یوه وزیره بڼه ترتیبت وه، هم تر کشمیره

زلفي ئې ښې وي، د تیبت تر مښکو په تورو سترگو، وه دکشمیر میره

(دیوان خوشحال ۷۵۳)

یک شاعر متأخر پشتو خان میر، همین میره را بمعنی معشوقه پیشوای خوبان آورده است:

مسته په خندا دجنکوپه مخ کي میره ځي خیال ئې په چا نشته دی د ټول مالت کجیره ځي

(پښتانه شعراء ۲/۶۲۰)

درکتیبه سرخ کوتل (سطر ۲۴-۲۵) مهرمن (۵)  $M\dot{I}Y\dot{P}A\dot{M}A\dot{P}$  علم است ودر پښتو میرمن تاکنون کدبانو وصاحبه خانه ومحترمه است. خوشحال خان او را در مقابل کنیزک قراره داده:

اولاد چي بد راوړي، میرمن مه ويني اولاد چي بڼه راوؤي، وینځه نعمت دی

(دیوان خوشحال خان ۸۱۲)

احمد شاه ابدالي هم او را کدبانوي محترم داند:

زما دله دردمنده! شها زموږ میرمن ده

(دیوان احمد شاه بابا ۲۸۸)

باچنین تحول و دیگر گونی، نام ایزد مهر=میر از منة قبل تاریخ تاکنون در زبانها و ادبیات ما زنده مانده وضبط های آن در عصر کوشانیان، حلقه ارتباط آنها از عصر قدیم با این زمان نشان میدهد.

تنها بردو نوع سکه هوویشکه که در موزه لندن و لاهور محفوظند، شکل هر دو ایزد نرینه مهر و ماه بريك روی سکه منقوش است که هر دو روبرو ایستاده و در بین ایشان مونوگرام  دیده میشود.

مهر که بسوی راست ایستاده هاله شعاعی بدور سر دارد، درحالیکه ماه در دست چپ ایستاده و حلقه ماه از دوش چپ او بر آمده و در عقب او ایزد مهر، نامش از ساعت ۲ تا ۴ و در عقب ماه از ۸ تا ۹ نوشته اند. ماه شمشیر و نیزه کوتاهی در دست راست دارد و مهر در دست چپ شمشیری دارد و دست راستش درازست و بدو انگشت به سمت پیش خود اشاره میکند.<sup>۸۷</sup>

اجتماع این دو ایزد بريك سکه در حالت روبرو، در حالیکه هر دو پای راست خود را بر موقفی پیش نهاده اند، باز از خلط و امتزاج فرهنگی فراوان در عصر خود نمایندگی میکند و شاید این پرستش نیزین بود، که در عقاید نجومیان قدیم منعکس شد و ولایت ماه و آفتابرا در بروج فلکی فرض کردند: یعنی برج اسد را خانه آفتاب گفتند که از اول اسد تا آخر جدی "ولایت آفتاب" و از اول دلو تا آخر سرطان "ولایت ماه" است و عثمان مختاری غزنوی درین باره گفت:

دو ازین هفت پادشاه شدند	که بنام آفتاب و ماه شدند
بخش کردند ملك چرخ کیان	نیمه یی این گرفت ونیمی آن
از پی ملك خویش مهر مبین	از اسد تا بجدی کرد گزین
ماه را شد ز دلو تا سرطان	خود همین بود ملك چرخ کیان

(هنرنامه یمینی-دیوان مختاری ۷۰۶)

شاعران دری زبان در اشعار خود بسا بهر دو سیاره تا بنده مهر و ماه یکجا اشاره ها و تلمیحاتی دارند، مثلاً مسعود سعد شاعر غزنه درین ابیات هر دو را با تأثیرهای آن یکجای آورده است:

تا ز گردون همی فروزد مهر	تا ز دوران همی فزاید ماه
چون فروزنده روز بادت ملك	چون فزاینده ماه بادت جاه

(دیوان مسعود سعد ۴۹۱)

سنایی غزنوی در دعای شاه گفت:

چندانش مملکت باد اندر حضر که باشد دوران مهرومه را در ملك او سفر گه

(دیوان ۵۹۶)

وهم شاید بنا برین تقدس، شکل آفتاب و ماه را بر رایت می نوشتند:

ای امیریکه بر سپهر جمال آفتابست و ماه رایت تو

(سنایی ۹۹۴)

در سنه ۱۱۸۶ هـ چون تیمور شاه بر سریر سلطنت پدرش احمد شاه ابدالی نشست، شاعری برای سجع سکه او گفت و روایات قدیم را درین بیت فراهم داشت:

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه تازند بر چهره نقش سکه تیمور شاه

۸\_ مزدوران - ورمزد:

در مجموعه جمعیت سکه شناسی امریکا و موزه لندن، دو سکه نهایت نایاب طلایی کانیشکه محفوظست که بران ایزدی ریش دار رو بر است، بر اسپ دو سره سوارست، تاجی بر سر و شالی بر دوش و کاکل کوچک پارتی بر قفا و نیزه دراز دوپره در دست راست و پارچه خشن شاید زره دار بالای پا دارد، که این نوع شمایل درسکه شناسی بی نظیر است و نیزه وی از شل افغانی نمایندگی میکند طوریکه در ادبیات دری و پنبتو منعکس است. مثلاً تاکنون هم نیزه بازان وادی غزنه باشل وشلگی خود مشهور اند که گاهی دوسر تیز هم دارد و این همانست که فرخی شاعر دربار غزنه، در منظر نگاری وادی گنگ و تشبیه خارهای آن گوید:

بگونه شل افغانیان دوپره وتیز چو دسته دسته بسته بهم تیرهای بی سوفار

(دیوان فرخی ۶۲)

نام این ایزد که شمایل خاصی دارد با وضعی که شناخته و مرسوم نیست، پیش روی اسپ دو سره از

ساعت يك ونیم تا چهارونیم چنین نوشته شده *Mozdah Vano* که شکل کلمه مزدوان یا مزدوانو را در منابع دیگر نمی شناسیم.

ولی برخی اصل آنرا مزده+وانو Mazdah-Vano (مزده پیروز) شمرده و او را همان سر دسته معبودان زردشتی و آفریننده آسمان و زمین و زندگانی دانسته اند که در ادبیات زردشتی اهوره-مزده یا اورمزد Ormuzd بوده باشد.<sup>۸۸</sup>

بر سکه کانیشکه بحروف یونانی نام این ایزد مزدوان (و) و برسکه هوویشکه ورومزد(و) Wormozdo خوانده میشود و Mazdooano را جمع مزداو Mazdao اوستا=اهره مزده یا اورمزد شمرده اند<sup>۸۹</sup> و کنگهم اسپ

دوسره را به ثنویت چنین تعبیر کرده که خالقِ کُلِ اهوره مزده (= وارونه خدای آسمان در رگویدا) بر دو روح

خیر و شر حاکمست<sup>۹۰</sup> در حالیکه این ایزد بر طلای هویشکه به نام  $\text{Wopcmo}^2\Delta\sigma$  منقوشست.<sup>۹۱</sup>

شکل استثنایی مزدووانو mazd(o)oano را میتوان با حذفِ فواصل کلمه یعنی o که در تمام کتیبه های عصر کوشانی موجب غلط خوانی و انحراف کلمات از تلفظ معمول شده است مزد+وان خواند. و مزد جزو اول آن Mazda در یسنای ۴۰ بند ۱ بمعنی حافظه آمده و در خود گاتها ۴۵ بند ۱ بمعنی بخاطر سپردن و بیاد داشتن است که در سنسکریت مَدَس Medhas بمعنی دانش و هوش است و صفتِ اهوره اوستا=اسوره Asura ویدا بمعنی بادار و سرور می باشد که در پهلوی آنرا به خوتای xutai ترجمه کرده اند و معنی هردو؛ اهوره=سرور+مزده=دانش یعنی سرورِ داناست که در پهلوی به داناک ترجمه شده است.<sup>۹۲</sup>

طوریکه اشارت رفت مزد+وان را جمع مزداو اوستا شمرده اند(!) ولی نمیتوان قناعت کرد که چرا ایزد واحد و مفردی را بنام جمع تسمیه کرده باشند؟ و باز پسوند (وان) که از زمان قدیم در اوستا و سنسکریت و دوره قدیم ادبیات دری بشکل وان=بان از اداتِ مسلم محافظت بود مانند باغوان=باغبان و نگاهوان=نگاهبان<sup>۹۳</sup> چرا پسوند جمع کردن اسم مفرد آمده باشد؟ در حالیکه در ریشه و مشتقات مزده اوستا کلمه یی بشکل مزداو مزوم نیامده که جمع آنرا مزدوانو ساخته باشند!

به عقیده من مزد+وان باحذف فواصل رسم الخط یونانی کوشانی o کلمه معمول و گرامری السنه ما می ماند: مزد بمعنی حافظه و دانش و آموختن است+وان ادات پسوند حفاظت و تملک، که جمعاً معنی آن دانشمند و آموزگار باشد.

ریشه مزده در السنه افغانستان تاکنون باقیست: آموختن از ریشه A-mok در سغدی mock (آموزگار) است،<sup>۹۴</sup> که در مشتقات دیگر آموختن مانند آموز- آموزنده- آموزد- آموخته و آموخت ریشه مز = مخ=مک به نحوی باقیست و در پشتو زده (آموخته) و مشتقات آن هم باهمین ریشه قرابتی داشته باشد. زیرا بموجب عقیده میلز Mills و یکدسته دانشمندان دیگر مزده عبارت از دو جزوست مه MA<sup>۹۵</sup> بمعنی بزرگ+زدا zda بمفهوم دانایی<sup>۹۶</sup> که جمعاً دانایی بزرگ و یا دانش جهانی باشد، که درین صورت مه +زده پنبتو (دانش بزرگ) عیناً شکل زنده مزده باستانیست.

باین صورت مامزد+وان را صفت مفرد مانند گوشوان (در کشف الاسرار میبذی ۱/۶۴۱) و میزوان (طبقات الصوفیه ۹۰، ۲۳۲ و تذکره عطار ۱-۹) و غیره بمعنی داردنده دانش و نگهبان هوش و آموزگار و ایزد این صفات می دانیم، که ریشه های آن هنوز در السنه مادیده میشود.

اما اهوره- مزده در اوستا نام خدای بزرگ آفریننده (= سرور دانا) که در سنگ نبشته های هخامنشی

اُتور مزده و در السنهٔ مابعد آریانی اُرمزد = هُرمزد = هورمزد است که درگاه شماری قدیم تیمناً بر روز اول هر ماه شمسی اطلاق شد، زیرا مطابق سنن کهن، هر روز ماه، نام جداگانه بی داشت که بنام یکی از ایزدان نامزد بود.

بوریحان البیرونی روز اول هر ماه شمسی را هر هرمزد نویسد که در سغدی خرمژد و در خوارزمی ریمژد بود<sup>۹۶</sup> در کتیبهٔ سوم توچی وزیرستان که در موزهٔ پشاورست، در سطر سوم، تاریخ آنرا روزهای ورمزد و مهر (یعنی اول و شانزدهم) ماه اول (فروردین) سال ۶۳۵ سلطنتی (=۸۶۵م=۲۵۱هـ) نوشته اند. درین سنگ نبشته املائی کلمه بدون حرکات *ωρμζσς* است،<sup>۹۷</sup> و ازین پدید می آید، که استعمال سی روزهٔ ماه، تا اواخر قرن نهم در دربارهای این سرزمین معمول بود و تا عصر غزنویان در ادب دری شهرت داشت. مسعود سعد سلمان شاعر غزنه روز اورمزد و معانی کلمه را در دو بیت چنین گنجانیده:

امروز اورمزد ست ای یارِ میگسار      برخیز و تازگی کن وان جام باده آر  
ای اورمزد روی! بده روز اورمزد      آن می که شادمان کُندم اورمزد وار

(دیوان مسعود ۶۵۹)

اورمزد گاهی در ادب دری بمعنی سیارهٔ مشتری و برجیس هم دانسته شده مانند این بیت سعیدطایی:  
امتعهٔ اورمزد راپس ازین دور      مشتری در همه جهان بنماند

۹- ننه: Nanaia

NANASHAO      NANAβAC      NANA MAMA

SHAONANA      βAOMAMA      NANO MAMO

بر بسا از سکه های کانیشکه و هوویشکه شکل ایزد مادینهٔ ایستاده که مونوگرام *𐎠𐎡𐎴* پیش روی وی منقوش است، باهالهٔ نورگرد سرش دیده میشود که بالاپوش کشاده پوشیده و تاج هلال داری بر سر دارد و در دست چپ او عصا بیست که سر آن مانند نیم تنهٔ اسپ یا گوزنست و در دست راست او کشکول گونه است.

این شمایل کلی گاهی فرق هم میکند. مثلاً گاهی در دست تیروکمان و برسر کلاه آهنین و گاهی بالاپوش دراز با گریبان مزین پوستین دارد و از دوشش شعلهٔ نور میخزد. و بر مهریکه در موزهٔ برتانیه است ایزد ننه بر شیری نشسته و هلالی بر سر دارد. و بریک سکهٔ هوویشکه نیز برشیری سواراست و گاهی شخص

شاه پیش روی در حالت نیایش زانو زده است و این اختلاف شمایل و تنوع اشکال، ننه را در تمام ایزدان سکه های کانیشکه و هوویشکه امتیاز خاصی می بخشد و نامش هم با نام بانوی آسمان اننه-ایشتر Innana-Ishtar بین النهرین شباهتی دارد که در الواح مکشوفه از معبد مردوک بابل هم ننه بانوی بانوان و ایزدان و اداره کننده بنی آدم و آموزنده روانهای آسمانی و دارنده قدرت اعلی و دختر ماه خداونده مهر و غیره شمرده شده و در هنر هیکل سازی بین النهرین با سلاح و تیر و گرزو نشسته بر پشت شیر هم نشان داده می شده است که نامش را در يك کتیبه حدود آشور "خداونده نانای Nanai شاه دختر بل" نوشته اند، که به القاب ننه شا- شاننه سکه های کوشانی قرابت تامی دارد و منابع قدیم هم در سوسه سراغ معبد Nanaia را داده اند که تاریخ آن بسه هزار سال قبل المیلاد میرسد، در حالیکه همین ننه با انا هیتا (ناهید) ایزد بسیار مشهور آب و خصب و نعمت مردم آریانا- که در آبان یشت ستوده شده- درامیخته و در عصر کوشانی این معبود بنام ننه بر مسکوکات ظهور کرده و شهرت داشته، چنانچه در نامه های سغدی که سر اورل ستین درتونگ هوانگ یافته، عابدی بنام Nanai مذکورست و ازین روشن می آید، که در قرن چهارم میلادی نام ایزد ننه در اعلام اشخاص نیز مستعمل بود، چنانچه همین نام Nanaia بر اوراق متون مکشوفه از شهر پارتی نیسا Nissa نیز دیده می شود.<sup>۹۸</sup>

با این تفصیل ننه ایزدی بود، که ازهندتا سوریه آثار پرستش وی در مکشوفات باستانی آشکار است و باید گفت که در حفریات مواضع قبل التاريخ افغانستان، از مُندی گگ و دمراسی قندهار و قره کمر و هزارسم شمال هندوکش و غیره پیکره های يك ایزد قدیم مادینه را یافته اند که آنرا ربه النوع مادر نامیده اند (حدود ۶۲۵ ق.م) و چنین پیکره ها از آثار شش هزار ساله موهنجودیرو در سنده و همچنین در وادی پنین و سیستان خوار زم و جنوب ایران تاوادی دجله یافته اند که پرستش ایزد مادر را در سرتاسر این سرزمین آسیای جنوبی میرساند.

درچنین حال تصور ایزد ننه در عصر کوشانی با اناهیتای عصر اوستا و ربه النوع مادر قبل التاريخ بی ربط نباشد و يك نوع تسلسل فکری را بین گذشتگان و آیندگان نمایندگی میکند.

در السنه افغانستان تاکنون این کلمه مستعمل و زنده است. بدین معنی که در دری و پبنتو ننه یا ننو زنیست بجای مادر، که اکنون از مقام والای ایزدی خود بجای پرستار و خدمتگار دلسوز، ولی محترمی سقوط کرده است، مثلاً ننه در شهرهای افغانستان قایمقام مادر و اداره کننده امور خانه شمرده می شود و هم ننو در کابل خواهر شوهر و ننه در سمت شمال مادر ست و نانی در پبنتوی قندهار دخترک است.

در شغنی و سنگلیچی و واخی نه ن Nahn مادرست که در اشکاشمی نان و در منجی نین باشد و نان تَت در سنگلیچی و تَت نه ن در واخی و تَت نان در اشکاشمی و تَت نهننا در منجی معنی والدین دارد.<sup>۹۹</sup>

ناگفته نماند که در وادی پنبین و ارغنداب نانا لقب مقدس روحانیست که مَذکَرِ همین نَنه مؤنث باشد و ما شخصیت روحانی عالیمقامی را در حدود ۱۱۵۰ هـ ق بلقب نانا صاحب در قندهار می شناسیم که نامش عبدالحکیم کاکو بود و در شهر کهنه قندهار تاکنون خانقاهش مرجع خلاق است و این يك مظهر است ازان نام قدیم و تقدس آن.

۱۰- واد = باد

این ایزد بر سکه های مسی کانیشکه و هوویشکه بصورت شخص ریشدار دونده بسمت چپ دیده می شود که پالتوی پر از باد بدور بدنش بهر دو دست گرفته و سرش پرتوی دارد. پیراهن تنگ آستین دار پوشیده و در عقبش از ساعت ۲ تا ۴ ۵۴۵۰ مرقومست و موپهای سرش از وزش باد پریشانست و بدین نحو نمایندگی ایزد باد را می نماید که با ایزد وایو Vayu ریگوید و عطارد Mercury ایزد تجارت و فصاحت مطابقت دارد و در سنسکریت Vat از همراهان ایندرا بود=Vata اوستا، که هیرووت و سترابو هر دو او را از ایزدانی شمرده اند، که ایرانیان برای آرامی وزش آن قربانی میدادند و در روایات قدیم، آورنده ثروت و توانا و تندرو و جنگی و دارای نظرسائب بود و شکلش بر یکی از دیوارهای بامیان، بحيث ایزد سماوی منقوش است.<sup>۱۰۰</sup>

در لهجه های افغانی ابدال و-ب فراوانست، در لهجه هروی نظایر آن در طبقات الصوفیه انصاری بسیار دیده میشود مانند واز=باز، واید=باید، گور=گبر و غیره که اکنون هم ما میگوییم دکان واز است یا باغوان بجای باغبان. پس واد همین باد وزنده و معمول امروزست، که گاهی در لهجه یی از پبنتو واد گویند و در پهلوی و یغنوبی وات ودر نطنزی واج و در نائینی و سیوندی وا، و در سمنانی ویه و در زازا وایه نزدیک به شکل ویدی و اوستایی و نام ایزد خاص باد بود که محافظت روز ۲۲ هر ماه شمسی با اوست و بوریحان البیرونی در تقویم روزهای زردشتی "باد روز" را در سغدی و خوارزمی "واذ روز" گفته است.<sup>۱۰۱</sup> که در اوستا رام یشت مخصوص ستایش ایزد باد و صفات و سود بخشی اوست و هم نام سرزمین کابل وایکرته Vaakereta کشور هفتمین آفریده مزدا، در جمله سرزمین های شانزده گانه اوستایی آمده<sup>۱۰۲</sup> که باید معنی آن آفریده باد یا بادزا یا باد آباد باشد (وای+کرته Vae+Kereta) و همین ماده وای در کلمه پهلوی و دری اندر وای (در هوا=معلق در هوا) باقیمانده است.<sup>۱۰۳</sup> عنصری راست:

هواچو خاک بطبعش فرونشیند پست زمین چو ذره زحلش بماند اندر وای

(دیوان ۲۷۰)

فرخی در حالیکه ابر را می ستاید گوید:

چوگردان گشته سیلابی، میان آب آسوده

چوگردان گرد باد تند گردی تیره اندروا

(دیوان ۱)

که در هر دو بیت بمعنی اندر+وای اندر باد و هواست و معانی دیگر آویخته و سرگشته و معلق و حیرت زده آن عارضی و مجازیست. مسعود سعد شاعر غزنه در ستایش باد روز بیست و دوم ماه با کلمات باد و باده چنین بازی میکند:

چون باد روز، روز نشاط آمدای نگار!

شادی فزای هین و بده باده و بیار

باده ست شادی دل، پیوسته باده خور

بی باده هرچه بینی، باد هوا شمار

(دیوان ۶۶۴)

۱۱\_ وَنَد=اَنَد:

این ایزد تنها بر سه نوع سکه طلایی هوویشکه بصورت زن ایستاده بالدار با هاله نور و کرته سینه تنگی دیده میشود که پستانش ازان نمودارست درحالیکه پیراهن فراخ پرک داری دارد. در یک دست شاخ فراوانی و در دست دیگر دایره گکی دارد که در شمایل با نایک Nike ایزد یونانی مؤکل علویت فاتحانه سکه سازی

هند و گریک و هند و باختر و ساکا شباهت میرساند و نامش پیشروی  $\sigma\alpha\pi\iota\tau\alpha\sigma$  که در عقب

مونوگرام  $\text{𐎧𐎡𐎴}$  دارد و نامش را مأخوذ از Vanainti اوستا بمعنی ستاره تفوق و اعتلا دانسته اند<sup>۱۰۴</sup> که و ننت یشت، مجموعه کوچک ادعیه، خطاب به ستاره فتح و نایتی است و لهتوماس و ننده را به آنندس Anandes ایزد ایرانی ربط میدهد که سترابو ذکر کرده است.<sup>۱۰۵</sup>

از سفر نامه هیون تسنگ زایر چینی در افغانستان (حدود ۲۰هـ) بر می آید، که کلمه آنندا بسا در نامهای رجال بودایی آن عصر مستعمل بود،<sup>۱۰۶</sup> ولی قبل از آن در کتیبه بغلان (اواسط قرن دوم) در سطر

اول کانیشکو آنند  $\text{A}\pi\iota\tau\alpha\sigma$  آمده<sup>۱۰۷</sup> که صفتی باشد برای شاه بمعنی پیروزی و بهره مند، یا کانیشکه یی که منتسب به ستاره یا فرشته فتح و اعتلاست.

بارتولومه و نند Vanant=Vanand را یکی از ستارگان نسر واقع می داند که در یشت ۱۲ و در خرده اوستا بعنوان "ستاره مزدا آفریده" یاد می شود. کلمه و ننت بمعنی چیره شونده و شکست دهنده است و یشت بیست و یکمین و نندیشت در باره این ستاره ایزد بود که بما نرسیده و تنها در یک بند موجود آن و نند را ستاره مزدا آفریده مقدس و سرور راستی و درمان بخش و ضد جانوران مودی ستوده است.<sup>۱۰۸</sup>

در لهجه های افغانستان ابدال و = ا = آ عامست مثلاً آب = اوبه = اُبه. آتھر = آتش = اور = وور. و

همچنین ت به دال مانند: کرته=کرده. کنیت=کنید. وات=واد=باد وغیره. پس وَنَت=وَنَد=اَنَد=اَنَد همه از يك ریشهٔ قدیمند، که اثر آن در ادب پنبتو باقیمانده و بمعنی اعتلا و افتخار و پیروزی و بهره‌وری است. مثلاً درین دو بیت خوشال خان:

خه به غم دمال و ملک د دین و دل کرم      چي لاستا له غمه روغ گرزم انند دي

(دیوان ۴۱۳)

هونسیارانو ډیری انعدیننخ دي      چي ملنگ د مصلي هغه انند کا

(دیوان ۹۸)

۱۲- فر Pharr :

بر سکه های کانشکه و هویشکه، ایزد مؤنث ایستاده کمی سرخود را بسمت راست میل داده، دارای پیراهن زنانه و قبای نظامی و نیمه بوت و خود مزین به زیور خفیف است، که در دست چپ نیزه و در دست راست کچکولی نزدیک سینه و تاجی با هاله نور برسر دارد و گاهی در شمایل وی اختلاف کمی دیده میشود که نماینده ایزد جلال و جمال و انوار سلطنتی یعنی خورینه Xvarenah اوستا<sup>۱۰۹</sup> و خوره Xvarreh پهلوی و فرنه Farnah پارسی باستان و فرّ و فره و خور و خوره دریست که بقول شیخ اشراق سهروردی در حکمة الاشراق ص ۳۷۱ "خره نوریست که از ذات الهی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست یابند و بمعونت آن هر يك بر عملی و صنعتی متمکن گردد." <sup>۱۱۰</sup>

ایزد فرّ بر تمام سکه ها، پیش روی مونوگرام <sup>الله</sup> و در عقب از ساعت هفت و نیم تا ۱۱ نوشته  $\phi \Delta P (O)$  یا  $\phi \Delta P P (O)$  دارد به عقیده کنگهم، کچکول دست راستش از تخم گندم پُر است. <sup>۱۱۱</sup>

در ارت یشت هفدهم اوستا (۲/۶) و هو-خورنو Vohu- Xvareno چیزها نیکست که خورنو را اسم ذات بمعنی "اشیای خوب خانه" توان گرفت. زیرا بروایت همین یشت ارت مایه "افزونی فرهٔ خانه"<sup>۱۱۲</sup> Xvarrah-Abzayidshnin-i-man و باین معنی در دری کلمهٔ آخریان برون پرنیان بمعنی قماش و کالای برگزیده است.<sup>۱۱۳</sup> که گردیزی دو بار آورده<sup>۱۱۴</sup> که با خورنوی ارت یشت نزدیکی دارد.

اما خره در خارخره نام ملک اُسروشته<sup>۱۱۵</sup> و خراسان خره فصّ خاتم خسرو بن هرمز دیده میشود که مسعودی در مروج الذهب و گردیزی در زین الاخبار (ص ۳۷) آورده است.

در ادبیات وسیع زبان دری، این کلمه بمعانی شکوه و جلال و فروغ ایزدی و زیبایی و نور جهاننداری

و ریاست و جاه و غیره آمده و در غرر ملوک الفرس (ص ۷) آنرا به "شعاع سعادتِ الهیه" ترجمه کرده و حتی حکما و صوفیان اسلام آنرا نور ساطع از نور الانوار و بارقِ الهی دانسته اند، چنانچه قول عارف سهروردی را که از گفتار زردشت نقل کرده، در بالا آوردیم و اینک صور استعمال آن در ادب دری:

مرادف باشکوه و جلال و آورند:

من از بهر این فرّ و آورندِ تو      بجویم همی رای و پیوندتو

(شاهنامه فردوسی)

اسدی در لغت فرس بمعنی زیبایی و تأیید آورده:

گرفت از ماهِ فروردین جهان فر      چو فردوس برین شد هفت کشور

(عنصری)

نسبت فر به یزدان و آسمان در کلام فردوسی:

بروتیره شد فرّه ایزدی      بکژی گرایید و نا بخردی

(شاهنامه ۳)

هر انکس که او فرّ یزدان بدید      بیاید گرفت آسمانی را کلید

(شاهنامه ۴/۱۴۴)

رکابش داشت عزّ جاودانی      چو چترش داشت فرّ آسمانی

(ویس و رامین فخرگرگانی ۲۴)

فرّه خسروی یا فرّ کیانی که بخشیده پادشاهی و کامیابی و نیروی جهاندار است:

دو بازویش استبرو پشتش قوی      فروزان ازان فرّه خسروی

(دقیقی)

مرادف ورج که بقول ابن سینا معنی آن شکو همندی برین است: ۱۱۶

ز مهرش جهان را بود ورج و فر      زخشمش بجو شد بتن در، جگر

(شاهنامه فردوسی)

فرّ و خرّه مرادف یکدیگر از قول زرتشت بهرام پژوهنده شاعر زردشتی قرن ۷ هـ:

زشاهان فِرَو خره جم فزون داشت  
بهر کاری خرد را رهنمون داشت  
(ارداویرافنامه)

### ۱۳- شاوریور=شهریور Shaoreor(o)

تنها بر سکه های طلائی هوویشکه، بشکل ایزد نرینه ایستاده روبراست در پیراهن تنگ نظامی زره پوش رومی تازانو و باخود آهنین نمودارست که از دوش ویهلالی برآمده بدور سر هاله نور دارد. در دست راستش نیزه دراز و در چپ سپریست که پایش برزمین تکیه دارد. در سکه دیگر بهمین خصایص است ولی بجای سپردر دستش شمشیریست که قبضه آن شکل سر حیوان دارد.

نام این ایزد غالباً از خستره وایریه Xshathra-Vairyā گرفته شده که در اوستا بمعنی کشور برگزیده نام همیشه سپننه سوم (مانند ایندراى ویدی و اریس یونانی) ایزد قدرت سلطانی و ثروت و فلزات بود و در پهلوی شهریور شد.<sup>۱۱۷</sup>

بقول گاردنر Gardner جزو اول کلمه شا (و) = شاه، و شور (o) Shor معادل ایزد جنگ یونان Ares بوده است. و اگر ما بشمایل او از لباس نظامی و نیزه و سپر وغیره نگاه کنیم، انتسابش به ایزدان جنگی بیشتر و قوی ترست از مؤکل بودن وی فلزات و ثروت را که این خصایص بیشتر به ایزد هندی کویره Kuvera شباهت دارد.<sup>۱۱۸</sup>

خوانش نوشته یونانی کنار سکه بقولی شاو+شیرو، و بقولی شاو+شورو است. O آخر کلمه علامت ختم و فاصله است که غیر ملفوظ می باشد و جزو اول کلمه هم شاور یا شور=شیر یا شار خواهد بود که در بامیان و غرjestان لقب حکمرانان بود. و تحول شور یا شاور کوشانی قرن دوم میلادی به شیر یا شار قرن هفتم مطابق قانون ابدال (و) به (ی-ا) است که تاکنون هم در لهجات افغانی معمولست. و این خوانش حروف

یونانی  $\beta\alpha\sigma\pi\rho\sigma$  ما را برابطه لغوی نامهای شار و شیر با شهر یور، ایزد ثروت و قدرت و جنگ نیز ملهم می سازد، و ناصر خسرو بلخی به زوال قدرت و داد گستری هر دو درین ابیات اشارت نماید:

بابخت نبود و بامهی کاری

مرطغرل ترکمان وجغری را

بنشسته بعز در بشین شاری

استاده بدی به بامیان شیری

گسترده بداد و عدل آثاری

بر هرطرفی نشسته هشیاری

(دیوان ناصر خسرو ۶۸)

در پهلوی اصل نام خشتریور Khshatrivar یا شتریور Shatrivar بمعنی کشور برگزیده و سلطنت مطلوب

بود که پشتیبان بینوایان و درویشان و ضد آشوب و فساد<sup>۱۱۹</sup> و سرپرست جواهر هشتگانه و طلا و نقره و دیگر فلزات است که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان باشد.<sup>۱۲۰</sup>

در تقویم مزدایی شهریور برج سنبله بود و روز چهارم هر ماه "شهریور روز" نامیده شدی و هرگاه نام روز و نام ماه موافق آمدی، آن روز را جشن ساخته و شادمانی کردند، و بنا برین روز چهارم ماه شهریور "جشن شهریورگان" بودی، که آنرا آذر جشن هم گفتندی و مردم درین روز در خانهای خود آتش های عظیم افروختندی.<sup>۱۲۱</sup>

نام این ازد قدیم بهر دو معنی فوق در ادبیات دری شناخته بود. مسعود سعد شاعر غزنه شهریورماه (سنبله) را چنین ستوده:

شهریورست و گیتی از عدل شهریار  
شادیست خیز و مایه شادی برمن آر  
شهریورست و گردون کافوربار باشد  
بستان زدوست باده مشکین خوشگوار

(دیوان ۶۵۶)

هم وی در باره روز چهارم ماه یعنی "شهریورروز" شادی و مسرت گوید:

ای تنت را ز نکویی زیور!  
شهره روزیست روز شهریور  
می شناس ای نگار! جانرا قوت  
گاه می ده مرا و گه میخور

(دیوان ۶۵۹)

زرتشت بهرام پژدو درمبحث راهنمایی های همیشه سپنتان به زردشت، در باره سپارش و پند ایزد شهریور چنین گفت:

نگه کرد شهریور امشاسفند  
به پیش آمدش، بادل پریزند  
بدو گفت: کای پاک پاکیزه رای!  
شب و روز بر آفرین خدای  
چو رفتی به زیر از بلند آسمان  
پیامی بر از من سوی مردمان  
بگویی مرانکس که دارد سلاح  
زشمشیر وتیر و زگرز و رماح  
که تا کار او دارد آراسته  
زدوده همه سال و پیراسته  
چه کار از سلاحش مهیا بود  
چو خورشید در رزم پیدا بود  
بدشمنت دادن نشاید همی  
که پس کارت آید ببايد همی

بخلق جهان بازگو این پیام

از اول و آخر همه را تمام

(زراتشت نامه ۴۳)

و این منظومه بهرام پژدو نیز خُلق و شمایل نظامی و جنگی شهریور- چنانچه بر سکه های کوشانی مصور و تمثیل گردیده- ثابت می آید.

۱۴- تیر TEIR:

بر يك سكهٔ هوویشكه در موزیم برتانیه، شكل ایزد مادینهٔ ایستاده مایل برآست، که در دست چپ کمان دارد و بدست راست از تیردان تیر می کشد منقوشست و سلاحی ندارد، و دستاری ممتاز بر سر اوست.<sup>۱۲۲</sup>

بر دست راست این ایزد، زیر آرنج او، از ساعت ۱۰ تا ۷:۳۰ نامش باین نهج مرقومست: ۱۴۰۲۵-  
که کنگهم زیرو ziro یا zero خوانده و مقارن zahr یعنی زُهره ایرانی شمرده است.<sup>۱۲۳</sup> ولی این خوانش و تطبیق موردی ندارد. زیرا اول زُهره کلمهٔ عربیست برای ناهید ایرانی. و هم زیرو = زهر نمی تواند زهرهٔ تازی باشد و نه در زمان کوشانیان کلمهٔ زُهرهٔ عربی در بین مردم قلب آسیا مستعمل بوده باشد، زیرا بجای آن اناهیتا یا اناهید (بمعنی نا آلوده = ناهید) برای ستارهٔ زیبایی و وجاهت: زُهره Venus داشته اند.

اما آنچه اورل ستین در مقالهٔ ایزدان زردشتی آنرا تیر teir نام ماه چهارم زردشتی و بزّی و قیافت ارتیمس Artemis یونانی شمرده و ماریک Maricq هم آنرا درست دانسته<sup>۱۲۴</sup> صحیح است که ایزد باران زای تیشتریه tishtrya را در پهلوی و دری تیر گویند که تیر و کمان در دست دارد و تیر یشت هشتم اوستا بنام اوست که بصف اف چثره Afchithra (آب چهره) یاد شده<sup>۱۲۵</sup> و اصل کلمه در اوستا تیغری Tighri (تیز) و در فارسی باستان Tigrā = تیره پنبتو بود، که در تقویم زردشتی تیر ماه نام ماه چهارم سال شمسی و بودن آفتاب در برج سرطان است و هم نام روز سیزدهم از هر ماه شمسی باشد. و اگر نام روز با نام ماه موافق آید، آنرا جشن سازند و این روز را تیرگان و جشن آنرا "جشن تیرگان" گویند و بقول البیرونی همین روز ۱۳ تیرماه بود که آرش تیر انداز برای تعیین مرز ایرانشهر، بین کشور منو چهر و افراسیاب تیر انداخته بود.

۱۲۶

ایزد تیر در اوستا و یشت هشتم، خصایص ووظایف و شمایل متعددی داشت. ولی بعدها با توجه به تأثیرات فرهنگ یونانی، با تقلید از ارته میس ایزد شکار یونانی- که تجسمش با تیر و کمانی بود- بدانگونه درآمد.<sup>۱۲۷</sup> که برسکه های کوشانی هم دیده میشود.

باید گفت که البیرونی تیر روز را در سی روز ماه، به خوار رزمی عید چیری روچ و در سغدی تیش=تیر (عطار) نوشته است.<sup>۱۲۸</sup>

با توجه باصل کلمه در اوستا و فرسِ قدیم یعنی تیغری=تگره که معنی تیز (برنده) داشت، تیر (عطاردِ دیا سهم) در دری وارد شد و بهمین معنی: تیره در پنبنتو تیز و برنده است. و تیش سغدی هم تاکنون در پنبنتو چیز سر تیز است (از قبیل کلاه و سُپار) که تیغ دری و پنبنتو هم ازین ریشه باشد.

اما تیرماه و تیر روز در ادب و محاوره دری افغانستان تاکنون رواج دارد، کشتِ تیر ماهی آنست که در سرطان کاشته و در پاییز (خزان) ببر میرسد و باز مسعود سعد در ستایش هر دو اشعاری دارد مثلاً تیرماه: ماه تیرست ای نموده تیره از روی تو ماه می درین مه لعلِ روشن گردد ایمه! می بخواه

(دیوان ۶۵۵)

و در باره تیر روز گوید:

ای نگار تیر بالا روز تیر      خیز و جام باده ده بر لحن زیر

(دیوان ۶۶۲)

رودکی در باره تیر و عطارد چنین گفت:

پیرش عطارد آنکه نخوانیش جزد بیر      نامش یکی عطارد و نام دگرش تیر

(فرهنگ قواس ۱۴)

تیر بدو معنی از عنصریست (در مصراع اول بمعنی نصیب و بهره):

اگر به تیرمه از جامه بیش باید تیر      چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر

(صحاح الفرس ۱۰۳)

## پاورقیها:

۱\_ در انگلیسی deity خداوند و رب باشد و مجموعه ارباب و پروردگاران يك قوم را پنثیون pantheon گویند. هر چیزی که مورد نیایش و پرستش قومی باشد در عربی معبود و در دری نیایش شده و پرستیده و با در نظر داشت مفهوم رب = پروردگار یا ایزد است. ولی در مطبوعات ما یکی ازین کلمات مصطلح نشده و رب النوع و ارباب انواع گفته اند. تا وقتیکه در مقابل deities در دری يك کلمه خدایان - پروردگاران یا پرستیده گان و یا يك نام موزونتر دیگر برگزیده میگردد، من کلمه ایزد را درینجا آورده ام، که در اوستا یزته yazata و در سنسکریت yajata صفت از ریشه yaz بمعنی پرستیدن بود.

۲\_ روزن فیلد: هنر سلطنتی کوشانیان ۶۹ طبع کالیفورنیا ۱۹۶۷ م.

M.Rosenfield: The Dynastic Arts of The Kushans 69. 1967

۳\_ جارج هل G.Hill در کتلاگ مسکوکات یونانی موزه برتانیه طبع لندن ۱۹۲۲ م گوید که در يك مجموعه سکه های بین النهرین سه دانه سکه کوشانی هم بدست آمده که وسعت روابط تجارتي کوشانی را با ممالک اراضی عرب میرساند (هنر کوشانیان ۲۹۱، ۶۹)

۴\_ عبدالحی حبیبی: مادر زبان دری ۱۳۳ طبع کابل ۱۳۴۲ ش.

۵\_ این ظرف سفالی در حدود ۱۸۳۸ م بوسیله میسون Masson جهانگرد انگلیسی به موزه برتانیه در لندن انتقال یافته است.

۶\_ ستین کونو: کتیبه های خرو شتهی ۲/۱۷۰ طبع کلکته ۱۹۲۹ م.

Sten Konow: Kharoshthi Inscriptions. ۱۹۲۹.

۷\_ عبدالحی حبیبی: تاریخ خط در افغانستان ۲۶ طبع کابل ۱۳۵۰ ش.

۸\_ آنچه باعلامت (-) اند مسکوکات آنها کمیابند ولی نشانی شده باستاره (\*) فراوانند.

۹\_ هنر سلطنتی ۲۷. دکتور چتوپادهای: عصر کوشانیان ۴۱ ببعده.

Dr.Chatto Padhay : The Age of Kushans. Calcutta ۱۹۶۷

۱۰\_ جان مارشل J.Marshall تکسیلا ۲/۸۱۶.

۱۱\_ عصر کوشانیان ۱۴۵.

۱۲\_ قاموس هندوستانی ۰۶ P.۰۴ John.T.Platts: A dictionary of Urdu, Classical Hindi and English. London. ۱۸۸۴.

۱۳\_ ویدک اندیا ۸۵ طبع حیدرآباد دکن.

۱۴\_ Numismatic Chronicle=NC ۱۵۸، ۱۸۹۲.

۱۵\_ عصر کوشانیان ۱۸۲

۱۶\_ همین کتاب ۱۸۳

۱۷\_ کتاب الهند ۱/۱۶۳.

۱۸\_ آثار الباقیه ۲۲۹.

۱۹\_ قاموس هندوستانی ۱۰۴.

- ۲۰\_ زند اوستا ۲/۲۵۹.
- ۲۱\_ ترجمه اردو الفهرست ۸۰۳ طبع لاهور ۱۹۶۹ م.
- ۲۲\_ مفاتح العلوم ۷۴.
- ۲۳\_ جوالیقی: المعرب ۸۳ طبع قاهره ۱۳۶۱ ق.
- ۲۴\_ عبدالحی حبیبی: کتیبہ قدیم ۱۴ طبع کابل ۱۳۴۸ ش.
- ۲۵\_ پتہ خزانه ۲۴ طبع عکسی کابل ۱۳۵۴ ش.
- ۲۶\_ گردیزی: زین الاخبار ۲۴۵ طبع حبیبی در تهران ۱۳۴۷ ش.
- ۲۷\_ بیلی: مسایل زردشتی در کتب قرن نهم ۶۵ طبع اکسفورد ۱۹۴۳ م.
- ۲۸\_ ترجمه آثار الباقیه ۳۱۴ طبع تهران ۱۳۵۲ ش.
- ۲۹\_ یاقوت: معجم البلدان.
- ۳۰\_ اسدی طوسی: لغت فرس ۲۱۷.
- ۳۱\_ وان گیگر Vo n Geiger تاریخ کلتور ۴۵ و بارتهولد Barthold مقاله آمو دریا در جلد اول انسایکلوپیدیا اسلام.
- ۳۲\_ دکتور معین: حواشی برهان قاطع ۲۲۵۹ بحواله پیرنیا: ایران باستان ۱۶۹۴.
- ۳۳\_ همین کتاب ۲۲۶۰.
- ۳۴\_ در اساطیر بمعنی شاخ فراوانی است که شاخ بزی بود که ژوپیتر رییس ارباب انواع، شیر آن میخورد و سمبول فراوانی نعمت گردید و همین شکل اردوخش را با شاخ فراوانی سکه های شاهان گوپتا در هند (نیمه قرن ۴ ق م) هم یافته اند (عصرکوشانیان ۱۶۹)
- ۳۵\_ هنر سلطنتی کوشانیان ۷۴
- ۳۶\_ مسایل زردشتی ۶۵.
- ۳۷\_ هنر سلطنتی ۷۴.
- ۳۸\_ هرماته: اکتا اورینتالیا ۱۱ طبع هنگری ۱۹۶۰ م.
- ۳۹\_ پوپ: گزارش هنر ایران. SPA 160b
- ۴۰\_ پور داود: فرهنگ ایران باستان ۱/۵۵ تهران ۱۳۲۶ ش.
- ۴۱\_ دکتور فره وشى: فرهنگ پهلوی ۴۲ طبع تهران ۱۳۵۲ ش
- ۴۲\_ البیرونی: کتاب التفهیم ۲۰۰ تهران ۱۳۱۸ ش.
- ۴۳\_ هاشم رضی: فرهنگ نامهای اوستا ۱/۱۲۴ طبع تهران ۱۳۴۶ ش.
- ۴۴\_ مقدمه الادب ۲۱۷ طبع تهران ۱۳۴۲ ش.
- ۴۵\_ هنر سلطنتی ۷۶.
- ۴۶\_ زین الاخبار ۲۴۵. کتاب التفهیم ۲۵۶ قانون مسعودی ۶۴ طبع حیدرآباد دکن ۱۹۵۶ م.

- ۴۷- برهان قاطع ۳.
- ۴۸- بنگرید: برهان جلد اول و مزديسنا وادب فرسی.
- ۴۹- مطالعات آيين زردشتی در پارسی قديم ۳۸ طبع کوپنهاگن ۱۹۲۸ م.
- ۵۰- نظاير ابدال د-ل: داری=لري(پشتو)دُو=لُه منجی. ديب(ديو)=ليو واخی ومنجی واشكاشمی وسنگليچی. لاس پشتو=دُست شغنی =لاست منجی.لرگی (چوب)=دُورك اشكاشمی وسنگليچی(قاموس لهجه ها\_ کابل ۱۳۳۹ ش)
- ۵۱- هنر سلطنتی ۷۹۷۹.
- ۵۲- عصر کوشانيان ۶۰\_ ۱۶۱.
- ۵۳- ماکدونیل : تاريخ ادبيات سنسکريت ۸۸.
- ۵۴- عصر کوشانيان ۱۴۱.
- ۵۵- نيو مسميتک کرانیکل ج۷ ص ۱۳۱.
- ۵۶- Haug: Sacred writings of the Parsis. P 306
- ۵۷- MacDonell: History of Sanskrit Literature, P 100
- ۵۸- عصر کوشانيان ۱۵۵.
- ۵۹- Good Mind
- ۶۰- هنر سلطنتی ۸۰.
- ۶۱- قاموس هندوستانی ۷۰۳.
- ۶۲- کتاب الهند، باب سوم ۴۵.
- ۶۳- محمد هوتک پته خزانه ۳۳ طبع کابل ۱۳۲۳ ش.
- ۶۴- Kent:Old Persian 199
- ۶۵- ديوان شمس الدين طبع کابل ص ۶۶.
- ۶۶- ديوان لغات الترك ۱/۵۰ طبع استانبول ۱۳۳۳ ق.
- ۶۷- بنگرید: اين خُرداذبه ۳۹، زين الاخبار گردیزی ۱۳، شاهنامه فردوسی، تاريخ بخارا.
- ۶۸- حبيبي: هفت کتبه قديم ۴\_ ۲۱.
- ۶۹- حبيبي: مادر زبان دري ۵۰.
- ۷۰- هنر سلطنتی ۸۱.
- ۷۱- نيو مسميتک کرانیکل ج ۳ ص ۱۱۲ طبع ۱۸۹۳ م.
- ۷۲- فرهنگ نامهاي اوستا ۳/۱۱۵۸.
- ۷۳- قاموس لهجه ها ۱۹۲.

- ۷۴- هوگ : نوشته های مقدس پارسیها ۲۰۰.
- ۷۵- عصر کوشانیان ۱۵۴.
- ۷۶- هفت کتیبه ۲۷.
- ۷۷- قاموس هندوستانی ۱۴۶\_ ۳۲۹. هفت کتیبه ۳۷.
- ۷۸- هفت کتیبه ۴۰.
- ۷۹- هنر سلطنتی ۸۱ عصر کوشانیان ۷۹.
- ۸۰- فرهنگ نامهای اوستا ۳/۱۱۶۷.
- ۸۱- عصر کوشانیان ۱۴۷.
- ۸۲- فرهنگ نامها ۳/۱۱۶۸.
- ۸۳- هفت کتیبه ۹\_ ۱۰.
- ۸۴- قاموس لهجه ها ۱۷۴.
- ۸۵- آثار الباقیه ۲۲۵.
- ۸۶- برهان قاطع ۴/۲۰۷۴.
- ۸۷- هنر سلطنتی ۸۱، عصر کوشانیان ۷۹.
- ۸۸- هنر سلطنتی ۸۳ عصر کوشانیان ۶۳\_ بحواله نیو مسمیتک کرانیکل ج ۷ سلسله ۳ ص ۵ و مجله موزه برتانیای ۲۶ ص ۱۸.
- ۸۹- عصر کوشانیان ۱۶۲.
- ۹۰- نیو مسمیتک کرانیکل ج ۷ سلسله ۳ ص ۱۳۹.
- ۹۱- هنر سلطنتی ۸۳.
- ۹۲- معین: مزد یسنا و ادب فارسی ۲۳۴ بحواله دار مستتر: زند اوستا ۲۰.
- ۹۳- در پهلوی Pan در اوستا و سنسکریت هم Pana بمعنی محافظ بود (حواشی برهان ۲۲۸) در پشتو تاکنون وان تلفظ میشود.
- ۹۴- معین: حواشی برهان ۱/۶۱.
- ۹۵- مه = ما = مها در بسا کلمات قدیم و مستعمل کنونی پیشوند بزرگی و تفخیم است مانند ماچین = مهاچین (چین بزرگی) ماگل (=مها کولا یعنی ازکھول و خاندان بزرگ) مالیز (=مادژ بزرگ) ماشور (=مهاشور=شهر بزرگ در قندهار قدیم) مهابهارت بزرگ) وغیره.
- ۹۶- آثار الباقیه ۴۳.
- ۹۷- هفت کتیبه ۴۱.
- ۹۸- هنر سلطنتی ۸۳-۹۱.
- ۹۹- قاموس لهجه ها ۱۹۱.

- ۱۰۰- هنر سلطنتی ۹۱ عصر کوشانیان ۱۶۰.
- ۱۰۱- ترجمه آثار الباقیه ۷۳-۷۴-۲۲۹.
- ۱۰۲- وندیداد، فرگرد. ۱۰ ص ۱۱.
- ۱۰۳- معین: حواشی برهان ۱/۱۷۰ درخنده اوستا (ص ۳۴۵ طبع تهران ۱۳۴۵ ش) اندروا ایزد نگهبان هواست.
- ۱۰۴- هنر سلطنتی ۹۱.
- ۱۰۵- نوشته های مقدس ۲۱۳.
- ۱۰۶- ترجمه سی-یو-کی ۸-۱۲-۱۳- و غیره.
- ۱۰۷- مادر زبان دری ۴۱.
- ۱۰۸- فرهنگ اعلام ۲/۷۵۷. اوستا ۱۷۷ طبع تهران.
- ۱۰۹- هنر سلطنتی ۹۶.
- ۱۱۰- معین: حواشی برهان ۷۹۰.
- ۱۱۱- عصر کوشانیان ۷۷.
- ۱۱۲- معین: مزدیسنا و ادب پارسی ۴۱۳.
- ۱۱۳- برهان قاطع ۱/۹۲.
- ۱۱۴- زین الاخبار ۱۹۴-۲۷۴.
- ۱۱۵- طبری و گردیزی ۱۳۰.
- ۱۱۶- دانشنامه علایی طبع تهران ۱۳۳۳ ش.
- ۱۱۷- هنر سلطنتی ۹۹.
- ۱۱۸- عصر کوشانیان ۱۶۲.
- ۱۱۹- فرهنگ نامه های اوستا ۱/۵۰۰.
- ۱۲۰- آثار الباقیه ۲۵۱.
- ۱۲۱- آثار ۲۲۱. زین الاخبار ۲۴۳.
- ۱۲۲- هنر سلطنتی ۱۰۱.
- ۱۲۳- نیو مسمیتک کرانیکل ۱۵۰ سنه ۱۸۹۲ م.
- ۱۲۴- جورنال ایشیا تک ۴۲۷ طبع ۱۹۵۸ م. و مجله ارکیا لوجی هند ۹۳ طبع ۱۸۸۸ م.
- ۱۲۵- عصر کوشانیان ۱۶۳.
- ۱۲۶- زین الاخبار ۲۳۸، برهان ۱/۵۴۱، آثار الباقیه ۲۲۱-۲۸۷.
- ۱۲۷- فرهنگ نامهای اوستا ۸۰.

١٢٨ - ترجمه آثار الباقيه ٢٤٤-٣١٣ وحواشي برهان ١/٥٤١.